

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
 برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم
 دوره سی و چهارم | اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۸
 شماره پستی ۴۸۱۲۹۱ | صفحه ۱۵۰۰۰ ریال



$$\theta = \omega t$$

$$v = r\omega \cos \phi$$

وقتی پای علم به دنیای
 بازی‌ها بازی می‌شود

نمایشگاه علوم



$$\Delta p = m(\vec{v}_r - \vec{v}_i)$$



إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا
خداوند از اینکه به [موجودات کوچکی مانند] پشه و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند.
قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۶.



کک‌ها حشراتی بی‌بال، خون‌خوار، بسیار ریز و از راسته لوله‌بالان هستند و کمتر از چهار میلی‌متر طول دارند. آن‌ها روی بدن برخی پستانداران به‌عنوان میزبان زندگی می‌کنند و حرکاتشان جهشی است. از سه‌هزار گونه کک، فقط دوازده گونه به انسان حمله می‌کنند. مهم‌ترین گونه‌های کک، کک جوندگان، کک انسان، کک گربه و کک سگ هستند. گزش آن‌ها باعث تحریک، ناراحتی شدید و خون‌ریزی می‌شود. مردم به‌اشتباه فکر می‌کنند که این کک‌ها از حیوان به انسان منتقل می‌شوند؛ اما این‌طور نیست و کک حیوان مثل سگ و گربه روی پوست انسان زنده نمی‌مانند. عکسی را که می‌بینید، مارتین اوگرلی با بزرگ‌نمایی نود برابر، از کک گربه گرفته است.



نمایشگاه علوم

هوایما چطور پرواز می‌کند؟ چطور این جسم سنگین می‌تواند با آرامش در هوا معلق باشد؟ چرا وقتی چرخ‌های دوچرخه می‌چرخد، می‌توانیم تعادلش را حفظ کنیم اما اگر بایستیم باید فوراً بایمان را روی زمین بگذاریم؟ چطور می‌توانیم یک توپ فوتبال را کات‌دار شوت کنیم؟ ماکروویو چطور غذا را به سرعت گرم می‌کند؟ چرا وقتی کمی بنزین روی سطح خیابان ریخته باشد، تصویر رنگین‌کمانی تشکیل می‌شود؟ باز هم ادامه بدهم؟

این فهرست را خودتان هم می‌توانید همین‌طور جلو ببرید... اینها سوالاتی است که اولین بار حتی به ذهن یک کودک خردسال هم می‌رسد. اما خیلی از ما نوجوانان و جوانان دیگر این سوالات را فراموش کرده‌ایم. هر روز با هزاران پدیده عجیب و شگفت‌انگیز روبه‌رو می‌شویم اما دیگر به دنبال دانستن دلیلشان نیستیم. شاید به این دلیل که سال‌ها پیش وقتی خیلی ذوق و شوق داشتیم و مدام این سوالات را از بزرگ‌ترها می‌پرسیدیم، توی ذوقمان می‌زدند یا جواب‌های ناقص به سوالاتمان می‌دادند. نمی‌دانم چرا، اما به هر حال خیلی حیف است که سنسور تشخیص‌دهنده عجایب در مغز ما خاموش بشود. ما هر سال بیشتر از گذشته فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی می‌خوانیم، اما آیا جواب‌های بیشتری هم برای سؤال‌های واقعی اطرافمان پیدا می‌کنیم؟ یادتان باشد که همه‌جا رد پای علوم تجربی دیده می‌شود. از آبی بودن رنگ آسمان تا جوش آمدن آب کتری، همه و همه اتفاقات جذاب علمی هستند که صبح تا شب جلوی چشم‌های ما رژه می‌روند و فقط کمی دقت می‌خواهد تا آنها را ببینیم. آن وقت ذهن کنجکاو ما دوباره راه می‌افتد. می‌توانیم از این نمایشگاه علوم لذت ببریم و مدام نپرسیم: «این چیزهایی که می‌خوانیم، کجا به درد می‌خورد؟»

سیدامیر موسوی



۲ **ایران شگفت‌انگیز**

مدیر مسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، سیدکمال شهابلو، احمد عربلو، سیدامیر موسوی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و حبیب یوسفزاده

دبیر مجله: سیدامیر موسوی
دستیار دبیر: اشرف‌اسادات کلاکی
طراح گرافیک: وحید حقی
ویراستار: ریحانه کلهر
طراح جلد: مرتضی آذرخیل
عکاس جلد: فرهاد سلیمانی

۴ **گوی و میدان**



شمارگان: ۶۶۰۰۰ نسخه
چاپ و توزیع: شرکت افست
نشانی دفتر مجله:
تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۴۹۰۹۶
نمابر: ۰۲۱۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۵۱۹
فضای مجازی: @iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۴۷
تلفن: ۰۲۱۸۸۳۰۵۷۷۲
javan.roshdmag.ir
صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۳۰۸

چراغ راهنما



۸ **نقشه راه**

زیردرهین
هنرستان



رشد جوان در شبکه‌های اجتماعی

Instagram, Telegram, Facebook icons

@iRoshd



۱۲ **نشانه**

پاتوق ادبیات



۱۴ **پاتوق علم**



۱۵ **پاتوق طنز**

۲۵

۳۷

پیشنهادهای ویژه سرآشپز

- ★ **لوت ناشناخته:** خانم ناظمی هر بار دوربینش را به سمت یک گوشه از کشور زیبایمان می‌گیرد و ما را متعجب می‌کند! صفحه ۲ را ببینید. می‌دانستید گرم‌ترین نقطه جهان در کویر لوت ایران قرار دارد؟!
- ★ **فضانورد مجازی:** ما که همه صبح تا شب کارمان فضانوردی در فضای مجازی است. بد نیست یک بار زیر و بم این عادت همیشگی‌مان را مرور کنیم. مطمئن باشید به کارمان می‌آید. صفحه ۶ را ببینید.
- ★ **نقشه راه:** از شماره قبل یک نقاش درجه یک به تیمان اضافه شده به نام آقای خان باباپور. بروید و تصویر صفحه ۸ را ببینید تا متوجه شوید چرا این‌طور از او تعریف می‌کنم.
- ★ **فیلم پروانه‌ای:** جشنواره‌های دانش‌آموزی پله‌های خوبی برای شروع فیلم‌سازی هستند. اگر شما هم مثل دانیال غفاری به فیلم‌سازی علاقه دارید، بد نیست مصاحبه او را بخوانید و با تجربه او آشنا شوید. صفحه ۱۰.
- ★ **حق مسلم:** این انرژی هسته‌ای که مدام می‌گوییم حق مسلم ماست، چیست؟ ذوالفقار دانشی برای این شماره مجله یک مطلب پر و پیمان درباره نیروگاه اتمی بوشهر آماده کرده‌است. صفحه ۳۴ و ۳۵ را ببینید.



داغ‌ترین نقطه جهان

■ **ناز بلا ناظمی ■ عکاس: هاتف همایی، ابراهیم سیسان، افشین بختیار**

مساحتی نزدیک به چهار هزار کیلومتر مربع، به‌اندازهٔ مساحت چند کشور اروپای شمالی، دنیایی ناشناخته و سراسر شگفتی و بی‌همتا در دل سرزمین هزار رنگمان است: دشت لوت که گاهی به‌اشتباه کویر خطابش می‌کنیم؛ قلمروی با ویژگی‌های بسیار منحصر به فرد. ما دشت لوت را سرزمینی فاقد حیات گیاهی و جانوری می‌شناسیم که عبور از آن سخت، خطرناک و حتی غیرممکن است. آب ندارد، باران نمی‌بارد، باغ و مزرعه‌ای هم ندارد. با این اوصاف چرا دشت لوت و کویر این چنین جذاب‌اند؟ آلفونس گابریل، کویرنورد اتریشی که در سال ۱۳۰۵ شمسی کویرهای ایران را درنوردیده، می‌گوید: «شما کافی است تنها یک بار به کویر سفر کنید تا برای همیشه گرفتار افسونش شوید.»

سرزمین زنده

باید بدانید این سرزمین عجایب آن چنان هم که می‌گویند، بی‌جان و مرده نیست. روزگاری گورخرهای ایرانی در حاشیهٔ آن آزادانه می‌چریدند. امروز نیز روباه‌ها و گربه‌های شنی و تشی و خزندگانمانند مار و عقرب در آن حیات دارند. علاوه بر این، حدود هفتاد گونه پرنده در آن شناسایی شده است؛ گونه‌هایی مانند باقرقره، کبک و عقاب طلایی ایران در فصل‌های گرم کمتر دیده می‌شوند، چون یا در لانه‌های زیرزمینی پناه می‌گیرند یا مهاجرت می‌کنند؛ اما از نیمهٔ دوم پاییز، بار دیگر جنب‌وجوش گونه‌های جانوری در دشت لوت و البته در مناطقی که درجه‌حرارت کمتر است، افزایش می‌یابد. جالب است بدانید که زیر این اقلیم خشک، پدیده‌ای مشهور به «دریای مخفی» قرار دارد که در واقع لایه‌ای از آب‌های زیرزمینی شور است و در تأمین شرایط حیات این زیست‌بوم نقش مهمی ایفا می‌کند. با عکس‌برداری‌های سازمان فضایی ناسا و تحقیقات پژوهشگران مشخص شد که پست‌ترین منطقهٔ ایران و گرم‌ترین نقطهٔ زمین که فاقد حیات است، چالهٔ مرکزی لوت است که در ۷۵ کیلومتری شرق شهداد و در فاصلهٔ ۱۰۰ کیلومتری ناحیهٔ گندم بریان قرار دارد.

ویژگی‌های دشت لوت

دشت لوت به‌واسطهٔ ویژگی‌های برجسته و نادری که دارد، در سال ۲۰۰۰، به عنوان اولین اثر طبیعی ایران در میراث جهانی سازمان یونسکو ثبت شد. اما این ویژگی‌ها چه هستند: کلوت یا یاردانگ: دشت لوت طولانی‌ترین کلوت‌های جهان را دارد. کلوت‌ها از تجمع پشته‌ها و ریزدانه‌ها، بر اثر فرسایش زمین و در بستر دریاچه‌های باستانی، در طول سالیان بسیار دراز، نزدیک به بیست‌هزار سال به وجود آمده‌اند.

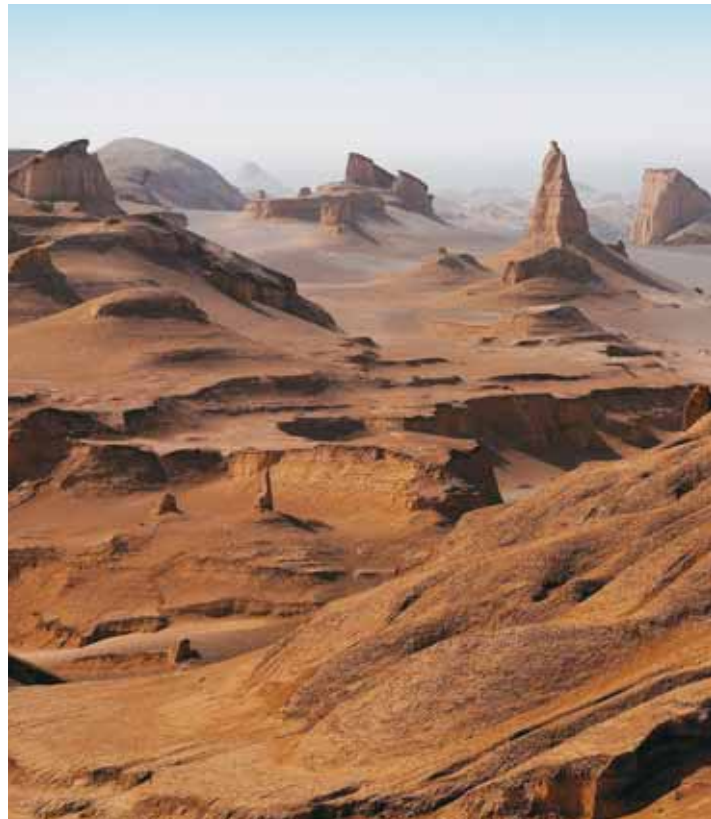
نبکاه: عامل اصلی تشکیل نبکاه‌ها، گیاهان و به‌ویژه درختچه‌های گز هستند. درختچه‌های گز برای زنده‌ماندن، ریشه‌های خود را در شن‌های روان می‌گسترانند تا رطوبت را از عمق زمین جذب کنند. مرتفع‌ترین نبکای جهان در دشت لوت و در کریم‌آباد شهداد، به ارتفاع پانزده متر قرار دارد.

ریگ یلان، تورینگ، بزرگ‌ریگ: ریگ یلان در شرق استان کرمان در بیابان لوت قرار دارد. این ناحیه ریگزاری است مستطیل‌شکل که فاصلهٔ شمال تا جنوب آن، حدود ۱۵۰ کیلومتر و فاصلهٔ شرق تا غرب آن حدود ۷۰ کیلومتر است. بلندترین تپه‌های ماسه‌بادی جهان، در این پهنهٔ ماسه‌ای قرار دارد.

یادتان باشد که شب‌های کویر در زیبایی، چیزی از مناظر روز آن کم ندارد، حتی دیدنی‌تر و زیباتر هم هستند. کهکشان و ستارگان آن قدر روشن و نزدیک هستند که می‌خواهید لمسشان کنید. بسیاری از طبیعت‌گردان تنها برای تجربهٔ شب‌های کویر و بیابان، پای در این اقلیم می‌گذارند.



زیر این اقلیم خشک، پدیده‌ای مشهور به «دریای مخفی» قرار دارد که لایه‌ای از آب‌های زیرزمینی شور است و در تأمین شرایط حیات این زیست‌بوم نقش مهمی ایفا می‌کند.





استادیوم بسازیم!

■ مهدی زارعی

همه ما در زندگی مان خواسته یا ناخواسته با معماری و تأثیرات تکنولوژی در آن، مرتبط هستیم. خانه‌های ما نمونه‌هایی ساده از معماری هستند. اما ساختمان‌هایی هم وجود دارند که علاوه بر جذب تماشاگر، آرمان‌های جامعه را نیز به خوبی نشان می‌دهد. استادیوم‌ها از بناهایی هستند که علاوه بر ساختمان اصلی برای مسابقات ورزشی، بخش‌های مسکونی، تجاری و تفریحی نیز دارند. راستی اگر شما بخواهید استادیوم بسازید، چه چیزهایی برایتان در اولویت قرار دارد؟

فازهای ساخت استادیوم

حتماً در اخبار شنیده‌اید که مثلاً فاز دوم فلان استادیوم کشورمان هنوز آماده نشده است. اما معنای «فاز» چیست؟ مجموعه‌های ورزشی اغلب، در طول سال‌ها و گاهی طی چند دهه تکمیل می‌شوند. به همین دلیل، برای ساخت هر استادیوم باید مراحل را به ترتیب انجام داد تا از اتلاف هزینه جلوگیری شود؛ مثلاً دلیل ندارد برای استادیومی که هنوز جایگاه تماشاگرانش آماده نشده است، سقف متحرک بسازند. ضمن اینکه ساخت فازهای مختلف به گونه‌ای است که آماده‌شدن هر فاز، به هیچ‌یک از فازهای قبلی گزندی وارد نمی‌کند. فازهای ساخت استادیوم عبارت‌اند از:

فاز اول: اولین بخش از جایگاه اصلی تماشاگران با سقف موقت؛

فاز دوم: جایگاه تماشاگران سمت مقابل و سیستم روشنایی استادیوم؛

فاز سوم: تکمیل جایگاه فاز اول و دوم؛

فاز چهارم: ساخت نخستین جایگاه انتهای زمین؛

فاز پنجم: ساخت دومین جایگاه انتهایی که تکمیل‌کننده استادیوم است؛

فاز ششم: افزودن سقف متحرک یا ثابت روی زمین مسابقه.

خلاقیت در ساخت

امروزه بسیاری از استادیوم‌ها مسقف هستند تا وقتی هوا مناسب نیست، سقف ورزشگاه مانع از ورود برف و باران به داخل زمین و تخریب چمن ورزشگاه یا خیس شدن صندلی‌ها شود. اما در ژاپن، برخی ورزشگاه‌های جام جهانی ۲۰۰۲ طوری طراحی شدند که آب باران از طریق لوله‌های مخصوص، ذخیره شده و بعدها چمن به وسیله همین آب، آبیاری شود. برخی ورزشگاه‌های دیگر هم صندلی‌های متحرک دارند. مثلاً در ورزشگاه آره نا زاگرب کرواسی، می‌توان ۴۵۰۰ صندلی را برداشت و در مسابقاتی که تماشاگر کمتری وارد ورزشگاه می‌شوند، مانع ازدحام شد.

سایر فاکتورهای ضروری

امروزه دسترسی به استادیوم‌ها باید ساده و آسان باشد. مثلاً در نزدیکی ایستگاه‌های مترو یا اتوبوس باشند. همچنین هر استادیوم به فضایی حدود ۶۰ هزار متر مربع زمین نیاز دارد. ضمناً به‌ازای هر اتومبیل، به ۲۵ متر مربع پارکینگ احتیاج است.

اهمیت طراحی زیبای استادیوم

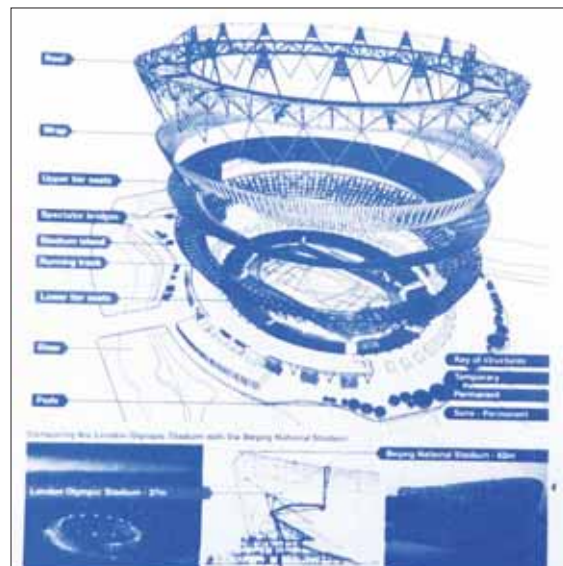
وجود حصارهای امنیتی در اطراف استادیوم، نمای استادیوم را از سایر بناهای اطراف متفاوت می‌کند. ظاهر غول‌آسای آن نیز هر چند که در خارج از شهر مشکلی ایجاد نمی‌کند، گنجاندن آن به‌صورتی مطلوب در فضای شهری، بسیار دشوار است. وجود پارکینگ‌های اتومبیل و اتوبوس در اطراف استادیوم نیز سبب می‌شود که ورزشگاه هرچقدر هم ظاهر زیبایی داشته باشد، در همان حال از محیط اطراف جدا شود. به همین دلیل ساخت استادیوم با وجود اینکه ساده به نظر می‌رسد، نیاز دارد که طراح، بنایی را در نظر بگیرد که موجب زیبایی شهر شود.

نمونه دوم: استادیوم میلینیوم (کار دیف-ولز)

استادیوم میلینیوم (هزاره) اولین ورزشگاهی بود که در بریتانیا با سقف عایق صوتی و متحرک ساخته شد. میلینیوم میزبان رشته‌های مختلف و رویدادهای تفریحی فرهنگی بسیاری در شبانه‌روز و در تمام طول سال است. ساخت این بنا در شهر کاردیف، سبب بازسازی مرکز شهر کاردیف شد و تحولی مثبت در چشم‌انداز شهر ایجاد کرد. فضای داخلی آن سه طبقه و گنجایش آن ۷۳ هزار صندلی است. محل استراحت تماشاگران نیز در بیش از شش سطح تنظیم شده است که در آن‌ها مواد غذایی و آشامیدنی عرضه می‌کنند؛ از غذاهای آماده گرفته تا میزهای رزرو شده در رستوران‌ها. فروشگاه‌های کوچک، موزه ورزشی و حتی مهد کودک هم در آن وجود دارد. میلینیوم در مرکز شهر واقع شده است و این امر، دسترسی آسان عابران را از طریق پایانه‌های حمل‌ونقل امکان‌پذیر می‌کند.



حالا تصور کنید که می‌خواهید استادیوم آزادی را بازسازی کنید. این ورزشگاه را عبدالعزیز فرمانفرمایان در سال ۱۳۵۰، در پروژه‌های سه‌ساله، ساخت و از آن بهره‌برداری کرد. در آن روزها پارکینگ این ورزشگاه، برای ده‌هزار اتومبیل جا داشت و ظرفیت تماشاگر، نزدیک صد هزار نفر بود. راه‌پله‌های استادیوم طوری طراحی شده بودند که این همه تماشاگر در یازده دقیقه از ورزشگاه خارج شوند. همچنین بیشترین دید تماشاچی از مرکز زمین، در شمال و جنوب ۱۳۶ متر و در شرق و غرب ۱۲۶ متر بود. حالا نزدیک نیم قرن از ساخت ورزشگاه آزادی گذشته است. به نظر تان چه امکاناتی برای بهبود وضعیت این ورزشگاه لازم است؟



نمونه اول: استادیوم آشیانه پرنده (Bird Nest)

این استادیوم ۱۰۲ هزار نفری که ۹۱ هزار صندلی به راحتی در آن قرار داده شده، ترکیبی از معماری سنتی و مدرن است. معماری بیرونی آن را تجسمی از «آشیانه پرنده‌گان» می‌دانند؛ زیرا پیچیدن تیرهای فولادی برش‌خورده، آن را شبیه لانه پرنده کرده است. به عقیده برخی مردم چین، این ورزشگاه مانند جامی سفالی است که در پوششی توری‌شکل پیچیده شده است. هزینه ساخت این پروژه، ۲۸۰ میلیون پوند بود. طول بنا پس از تکمیل ۳۳۳ متر، عرض آن ۲۸۴ متر و ارتفاع آشیانه ۶۹/۲ متر شد.

نحوه ساخت

هندسه زیبا و کل محاسبات هندسی مجموعه، جریان هوا در نگهداری مناسب چمن، نوع پوشش خارجی و محاسبات مقاومت بنا در برابر زلزله، گروه طراحی را بر آن داشت تا برای رسیدن به طرحی مطلوب، از معماری دیجیتال کمک گیرند. در طول یک روز کاری در این پروژه، بیش از دوهزار نفر برج‌های فلزی سازه را که بیش از هفتاد متر ارتفاع و هفتصد تن وزن داشت، با جرثقیل‌های بزرگ نصب می‌کردند و در جبهه‌های کاری جداگانه‌ای، این سازه عظیم را به هم پیوند می‌دادند.

سقف مجموعه، به تنهایی ۳۳۰ متر طول و ۲۲۰ متر عرض و وزنی معادل ۴۵ هزار تن دارد. پلیمری که در این مجموعه استفاده شده، پلیمری با ویژگی‌های کششی مناسب است که برای این پروژه، راه‌حل هوشمندانه‌ای به نظر می‌رسد؛ چون سبک‌وزن و مقاوم است؛ به اندازه‌ای که همان ابعاد از جنس شیشه، صد برابر پلیمر وزن دارد!



فضانورد مجازی

چند نکته درباره گشت و گذار در اینترنت

یلدا طبسی

گوش کن

۱. طبق تعریف، اعتیاد به اینترنت، به استفاده افراطی از فضای مجازی می‌گویند که در کار آمدی و زندگی روزمره ما اختلال ایجاد کند. وقتی نتوانیم جلوی خود را بگیریم تا بیش از حد درگیر تبلت و کامپیوتر نشویم، متأسفانه درگیر اعتیاد به اینترنت شده‌ایم.

۲. طبق گزارش منابع آگاه، شمار بسیاری از نوجوانان و جوانان درگیر این وابستگی هستند و چنانچه چند ساعت به هر دلیل مجبور شوند از این امکان استفاده نکنند، درگیر تنش و اضطراب می‌شوند.

۳. اعتیاد به اینترنت یکی از عوامل اصلی از بین رفتن تعاملات مؤثر بین اعضای خانواده می‌شود. فکر می‌کنم این مسئله را خیلی خوب در اطرافت احساس کرده باشی. مهمانی که می‌رویم یا در جمع‌های خانوادگی همیشه مهمان ناخوانده‌ای حضور دارد. اما علاوه بر آن، استفاده بیش از حد از کامپیوتر و گوشی ممکن است آسیب‌های جدی به سلامت ما بزند: اختلالات خواب، مشکلات گوارشی، ناراحتی‌های بینایی و حتی بیماری‌های عضلانی و استخوانی ممکن است به دلیل استفاده بیش از حد از این قبیل وسایل باشد.

۴. اعتیاد به اینترنت، از وب‌گردی، تعاملات بیش از حد در چت‌روم‌ها و این قبیل رفتارهای ناکارآمد و مخرب به وجود می‌آید.

۵. و به نظر من بدترین خبر اینکه استفاده بیش از دوونیم ساعت از اینترنت در شبانه‌روز، ممکن است علامت اعتیاد به اینترنت باشد!!!

خطر، خطر، خطر!

«خطر اعتیاد به فضای مجازی را جدی بگیریم».

خبرگزاری ایرنا

«اعتیاد به فضای مجازی خطری بیخ گوش خانواده‌ها».

باشگاه خبرنگاران

«آسیب‌های مختلف فضای مجازی روی نوجوانان».

خبرگزاری تسنیم

«آسیب‌های فضای مجازی؛ زنگ خطر پیش روی روابط

انسانی».

خبرگزاری ایسنا

و از این دست تیتراهای بلند و کوتاه که هر روز در

رسانه‌های جمعی مطرح می‌شود.

واقعاً این مسئله تا این حد به بررسی و از آن بدتر، به نصیحت نیاز دارد؟ چرا تا این حد اصرار دارند به ما ثابت کنند که چند ساعت گشت‌وگذار در فضای مجازی می‌تواند مخرب باشد؟ برای خیلی از ما همین سرگرمی باقی مانده و همین را هم انگار دوست دارند از ما بگیرند یا به هر شکل عذاب‌وچدانمان را بیشتر کنند و سرمان را از توی گوشی و تبلت بیرون بیاورند.

ناراحتیم که باید خبر نه چندان خوشایندی بدهم. راستش را بخواهی برخلاف میل ما، متأسفانه این هشدارها جدی و بسیار مهم هستند و نمی‌توانیم به این راحتی نادیده‌شان بگیریم. می‌دانم حوصله شنیدن این قبیل حرف‌ها را نداری و ممکن است همین حالا مجله را ببندی، کنار بگذاری و زیر لب غرغر کنی که رشد جوان هم افتاد به نصیحت‌کردن و حرف‌های صد من یک غاز همه! اما پیشنهاد می‌کنم صبر کنی و فقط برای چند دقیقه به واقعیت‌های دردناکی که وجود دارد فکر کنی.

اصرار نمی‌کنم حرف‌هایم را باور

کنی یا شیوه زندگی‌ات را تغییر

دهی، فقط از این واقعیت‌ها

خبر داشته باش. آن وقت

با چشم‌های باز تصمیم

بگیر زندگی‌ات را خودت

بسازی.



نقل است که ابوعلی سینا

بعد از درمان امیر فراسان اجازه داشت که از کتابخانه مقصود شاهزادگان استفاده کند. اگر ما جای ابن سینا بودیم لایه از پادشاه یک قط اینترنت پرسرعت و یک کامپیوتر مجهز می‌گرفتیم.



گاهی فکر می‌کنم اگر بیل
کیتس یا استیو جابز یا زاکرمن هم تا
این حد زیر رگبار نصیحت بودند، هیچ وقت
به این جاها نمی‌رسیدند. دروغ می‌گم؟ بگو
دروغ می‌گویی! این پدرها و مادرها فقط نیمه
قالی لیوان رو می‌بینند. فکر می‌کنم برپور
فرصت پیشرفت رو در من کشتند.

از اینجای مسیر به بعد
تصمیم با خودت است. اگر
دوست داری، خواندن مقاله
را ادامه بده و خودت را از این
درگیری آزاد کن یا از بروز
این اتفاق جلوگیری کن.
اگر تصمیم گرفتی
همراهی مان کنی:

ساعتت را کوک کردی؟

۴. بهتر است برای استفاده از کامپیوتر برنامه‌ریزی کنی. ساعت‌های مشخصی برای این کار در نظر بگیری. بهتر است برای اینکه به خودت زمان را یادآوری کنی، ساعتت را کوک کنی و با فاصله از کامپیوتر بگذاری. این طور مجبور می‌شوی از جای بلند شوی و از کامپیوتر دور شوی. شاید هم بد نباشد هر بیست دقیقه یک بار چند قدم راه بروی.

موبایل یا فیل؟

۵. شاید بهتر باشد تبلت و گوشی و کامپیوتر را کمتر در معرض دید و در دسترس قرار بدهی. شاید این طور کمتر فیلت یاد هندوستان بکنند!

دوست عزیز

خوش‌حالم تا آخر این مقاله همراهان بودی. خوش‌حالم که تصمیم گرفتی عادت نادرست را اصلاح کنی. اولین قدم را محکم و استوار برداشتی. حالا قدم‌های بیشتری پیش رویت هست. در این مسیر ممکن است گاهی موفق باشی و گاهی هم شکست بخوری. اما مطمئن باش وقتی وقتت را جزم کردی، می‌توانی موفق بشوی. ناامید نشو و پیش برو.



اصلاً به پیشنهادها نباید همه گوشیا و تبلتا و کامپیوترا رو جمع کنیم. اون وقت عین فیا۴ بریم سال‌ها تو مصروفوته‌ها بشینیم و آروم آروم علم رو گسترش بدهیم. می‌فوا۴ برونم اون موقع دست از سر لپل ما برمی‌دارید یا تازه یادتون میفته اعتیاداری هم به اسم اعتبار به ستاره و تلسکوپ و اسطرلاب هست؟

رواستی سخت نیست!

۱. با خودت روراست باش. شاید نخواهی باور کنی به کامپیوتر و گوشی و اینترنت وابسته شدی، اما با چشم‌های باز به برنامه‌روانان نگاه کن. ببین چند ساعت در روز با اینترنت سرگرمی. چند ساعت از این زمان به فعالیت‌های مفید اختصاص دارد؟ بیشتر، کدام سایت‌ها و سوسه‌ها می‌کنند؟ حضری تاریخچه‌ موتور جست‌وجویت را در اختیار دوستان امینت قرار دهی؟

رجوع شود به شماره قبل (رفقار سازنده)

۲. گاهی ما درگیر دنیای مجازی می‌شویم، چون نمی‌توانیم نیازها و خواسته‌هایمان را در دنیای واقعی برآورده کنیم. شاید بهتر باشد به‌سراغ دوست و حامی امینی در دنیای واقعی برویم. فکر می‌کنم همیشه راهی هست که در دنیای واقعی به خواسته‌هایمان برسیم. بهتر است دنبال این راهکارهای مؤثر باشیم. به جای اینکه در فضای مجازی به دنبال برطرف کردن نیازهای واقعی باشیم.

دوباره با خودت روراست شو!

۳. گاهی ممکن است آن قدر احساس تنهایی بکنی که به هر تخته‌پاره‌ای چنگ بزنی تا از این احساس خلاص شوی. اما این راهش نیست. شاید بهتر باشد با تنهایی‌ات روبرو بشوی و از متخصص بهداشت روان کمک بگیری تا با تنهایی‌ات کنار بیایی.

با کفش‌های خودت راه برو

■ مریم فردی

آدم‌ها می‌توانند تصمیم بگیرند، می‌توانند راه‌هایی را انتخاب کنند، پس گاهی هم اشتباه می‌کنند و به بن‌بست می‌رسند. اصلاً مگر می‌شود کسی اشتباه نکند؟ مگر می‌شود کسی به بن‌بست نرسیده باشد؟ می‌دانید وقتی در بن‌بست ایستاده‌ایم، راحت‌ترین کار چیست؟ اینکه فکر کنیم در شکست ما همه مقصر هستیم، غیر از خودمان. این طوری دیگر لازم نیست تلاش کنیم و چیزی را عوض کنیم. اصلاً چرا خودمان را اذیت کنیم؟ همان بهتر که همه چیز را ببندازیم گردن خانواده و جامعه و فکر کنیم در شکست‌های ما، خودمان بی‌تقصیریم. این راحت‌ترین کار است. چون اگر خودمان را مقصر بدانیم، دیگر مجبوریم دست‌به‌کار شویم و چیزهایی را درست کنیم. چیزهایی که در اختیار ما هستند، نه دیگران. ولی راحت‌ترین کار تاوان بزرگی دارد. بعد از آن باید بنشینیم یک گوشه و دست به کاری نزنیم و راهی را شروع نکنیم و همه عمر با حسرت به زندگی آدم‌های موفق نگاه کنیم.

مسئولیت‌پذیری کار سختی است، ولی آدم‌های موفق از آن نمی‌ترسند و با سختی‌هایش روبه‌رو می‌شوند. آن‌ها چشم‌هایشان را باز می‌کنند و مسئولیت‌هایشان را پیدا می‌کنند. مسئولیت‌هایی که در قبال خدا، خودشان، خانواده و جامعه دارند. آن‌ها را قبول می‌کنند و زیر بارشان می‌روند. این طوری است که اعتماد به نفسشان بیشتر می‌شود، احساس قدرت می‌کنند و به آرامش و اطمینان می‌رسند. آدم‌هایی که با کفش‌های خودشان راه بروند، می‌توانند رد پایی از خودشان روی زمین باقی بگذارند. مسئولیت‌پذیری مهم‌ترین ویژگی انسان است. اصلاً هنوز پای آدم به این دنیا باز نشده بود که مسئولیت‌هایی را روی دوشش گذاشتند. هنوز دنیا را ندیده بود، ولی وظیفه داشت در آن کارهایی را انجام بدهد. پس، از خودت برای اشتباهات گذشته عذرخواهی کن، پای وظایفت بمان و بدان که مؤمنین چنین هستند.

آیات ۳۸ و ۳۹ سوره نجم:

أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّزَرَ أُخْرَىٰ (۳۸) وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ (۳۹)

هیچ‌کس بار گناه (مسئولیت) دیگری را بر ندارد. (۳۸) و برای مردم

پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست. (۳۹)

آیه ۷۲ سوره احزاب:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ

ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، تحمل آن را نداشتند و از آن ترسیدند و انسان آن را پذیرفت و بر عهده گرفت.

امام سجاده علیه السلام: خدای عزوجل بر تو حقوقی دارد که تو را احاطه کرده است.

شب‌های بی‌قرار

■ عطیه‌سادات صالحیان

- پسر ما شاء الله دیگه برای خودش دکتر شده.

- درسته خیلی دیگه مونده، اما من به همه گفتم باید بهش بگین آقای دکتر.

- بچم تو به دانشگاهی قبول شده که فقط رتبه‌های بالا رو قبول می‌کنه.

صدای زهراخانم، همسایه سر کوچه‌مان، مثل صدای زنگ در گوشم می‌پیچید. سرم را بیشتر داخل کتاب فروبردم، اما به‌جای سؤال‌های کتاب، چهره زهراخانم را می‌دیدم. کتاب را گوشه‌ای پرت کردم و چنگی به موهایم زدم. باید هرطور شده، امسال کنکور قبول می‌شدم تا دیگر زهراخانم، پسر دکترش را در سرم نکوبد. از روزی که منصور در بهترین دانشگاه شهر قبول شده بود، روزی نبود زهراخانم به اینجا نیاید و قبولی منصور را به رخ مامان نکشد. از همان موقع هم به خودم قول دادم هرطور شده باید امسال در کنکور، بهترین رتبه را بیاورم. اصلاً باید از منصور بالاتر شوم.

- عماد، پسر من هنوز بیداری؟! مگه روز رو ازت گرفتن؟ الان که وقت درس خوندن نیست. حالا پاشو بیا سحری بخور. چیزی به اذان نمونه.

مامان راست می‌گفت. روز را مگر از من گرفته بودند؟! اما صدای زهراخانم خواب را از چشمانم می‌گرفت. با خودم فکر کردم همه بچه‌ها هم مثل من هستند؟ حسابی برای کنکور کمر همت بسته‌اند؟ شاید... شاید هم نه. آن‌ها به همه چیز فکر می‌کردند، الا کنکور. شاید هم چند نفری بودند. اما هیچ‌وقت مثل من نه در حال چرت‌زدن بودند، نه چشم‌هایشان از بی‌خوابی قرمز و پف کرده بود. مثل روز جشن نیمه شعبان. همه بچه‌ها برای جشن رفتند نمازخانه. اما من ترجیح دادم در کلاس بمانم و بخوابم...

از کلاس کنکور که برگشتم، مامان کاسه آشی دستم داد و گفت:

- این رو ببر خونه زهراخانم، زود هم برگرد. چیزی به افطار نمونه.

ابروهایم را در هم کشیدم و گفتم:

- کجا ببرم؟ تو که می‌دونی زهراخانم تا من رو می‌بینه شروع می‌کنه منصور

رو تو سرم می‌زنه!

موقعیت دوست واقعی شما

■ مریم حدادی

فرض کنید تکه زمینی در بهترین نقطه حاصلخیز کشور به ما داده‌اند. برای استفاده شخصی و کشاورزی از آن هم آزاد هستیم.

احتمالاً اولین کاری که می‌کنیم، برای امنیت بیشتر حصار و پرچین می‌سازیم. روزهایی را صرف جمع‌آوری چوب‌های مناسب از جنگل‌های دوروبر می‌کنیم؛ تا جایی که دیگر زمین با چوب‌ها محصور شود.

اما هنوز عده‌ای در اطراف شما به دنبال جمع‌کردن چوب هستند و هنوز حصار می‌سازند... صبح‌ها ناظهر برای جمع‌آوری چوب به جنگل می‌روند و عصر به بعد، تا تاریکی شب مشغول ساخت حصار می‌شوند و فردا دوباره تکرار دیروز.

اگر ما در همسایگی این فرد بودیم، احتمالاً سرزنشش می‌کردیم یا حتی تصمیم می‌گرفتیم گفت‌وگوی دوستانه‌ای با او ترتیب دهیم تا حداقل، نزدیک‌ترین مغازه بذر و نشا فروشی را به او معرفی کنیم...

این روزها هم، وسط شهر و مدرسه، حتی همراه با نزدیکانمان، مشغول حصار کشیدن به دور فکرها و کارها و برنامه‌ها و... خود هستیم و فقط حصار می‌کشیم و حصار می‌کشیم از صبح تا شب؛ شب هم کابوس همان‌ها را می‌بینیم. اما کمتر کسی متوجه این پیچیدگی‌های فکری و روحی اطرافیان‌ش می‌شود و کمتر کسی وقت می‌گذارد تا راه‌حل دوستانه و درستی برای این جنس مشکلات که در ظاهر مشکلی هم نیستند پیدا کند. اما از نگاه

امام علی علیه السلام: «خوب یاری رساندن به دوست، در سختی‌ها آشکار می‌شود.»^۱ دوست‌های خوبتان را در اطراف روزها و ساعت‌های سخت پیدا کنید.

۱. «فِي الضِّيقِ يَتَبَيَّنُ حَسَنُ مُوَاسَاةِ الرَّفِيقِ»؛

تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۴۲۴، ج ۹۷۳۲

اما مامان راضی نشد و مجبورم کرد بروم. در راه چند دفعه خواستم کاسه آش را به رهگذری بدهم و به خانه برگردم، اما در آخر پشیمان می‌شدم. وقتی به خانه زهرآخانم رسیدم، در باز بود. طبق معمول زنگ هم خراب. چند باری به در کوبیدم اما کسی جواب نداد. با کاسه آش رفتم داخل حیاط. اما همین که وارد حیاط شدم، صدای فریادهای منصور را شنیدم.

من دیگه امسال کنکور نمی‌دم. پارسالم به خاطر شما بود که همش نمره‌های عماد رو می‌کوبندی تو سرم. دیگه خسته شدم از این همه درس خوندن! مات و مبهوت مانده بودم. نمی‌توانستم باور کنم. صدای الله اکبر اذان از دور به گوشم رسید. به آرامی کاسه آش را روی پله گذاشتم و در خانه را بستم.

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

حسد و دروغ و کینه را از خودت دور کن؛ این سه خصلت دین انسان را لکه‌دار می‌کند و به نگون بختی او منجر می‌شود.

مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۳



خان باباپور



فیلم پروانه‌ای

گفتگو با دانش‌آموز فیلم‌ساز، دانیال غفاری از شهر تهران

روح... مال میر ■ عکاس: غلامرضا بهرامی

بعضی از دغدغه‌ها، با یک مسئله ساده شروع می‌شوند. مثل ساختن فیلم درباره بیماری پروانه‌ای که با دیدن سایت EB در ذهن دانیال شکل گرفت. او متولد سال ۷۹ است و در یک مدرسه دولتی درس می‌خواند. او ایده‌اش را عملی کرد و حالا چند جایزه مختلف هم در کارنامه‌اش دارد.

■ عنوان فیلمی که ساختی چیست و در مورد چه موضوعی است؟

عنوان فیلمم «بیماری پروانه‌ای» است و مستند است. موضوع فیلم در مورد افرادی است که بیماری EB دارند و سختی‌های زیادی را تحمل می‌کنند.

■ لطفاً کمی بیشتر در مورد این بیماری توضیح بده.

بیماری پروانه‌ای یک نوع بیماری ارثی است که در بافت‌های پوست به وجود می‌آید و در پوست و غشای مخاطی تاول‌هایی ایجاد می‌شود که خون‌ریزی می‌کند. احتمال شیوع این نوع بیماری ۱ در ۵۰۰۰۰ است. پوست بدن انسان از دو لایه تشکیل شده است: لایه بیرونی اپیدرم و لایه داخلی درم نامیده می‌شود. در افراد سالم، بین این دو لایه چفت و بست‌های چسبنده پروتئینی وجود دارد که مانع از حرکت و سایش دو لایه می‌شوند. اما پوست افراد مبتلا به EB، فاقد این بست‌ها است و کوچکترین فشار و مالشی منجر به ساییده شدن این دو لایه و ایجاد تاول و زخم‌های دردناک می‌شود. درد مبتلایان به این بیماری با درد شدیدترین سوختگی‌ها برابر است.

■ چه شد که به فکر ساخت چنین فیلمی افتادی؟

من چون از قبل با سایت EB آشنایی داشتم و مطالب اون رو می‌خوندم واقعاً دوست داشتم در مورد افرادی که به این نوع بیماری مبتلا هستند کمکی کرده باشم. می‌خواستم در فیلمم به تماشاچیان این اطلاعات رو بدهم که بیماری پروانه‌ای مسری نیست و مردم باید به اونا اجازه بدهند که در اجتماع حضور داشته باشن و به زندگی ادامه بدهند. همچنین می‌خواستم از افرادی که وضعیت مالی خوبی دارند دعوت کنم که اگر می‌توانند به چنین بیمارانی کمک مالی هم بکنند.

■ چه مدت طول کشید تا این فیلم را ساختی؟

حدود سه ماه. دو ماه اولش که مدام به مؤسسه بیماری‌های خاص و «خانه‌ای بی» سر می‌زدم و برای آن‌ها کارهایی انجام می‌دادم. مثلاً فلک‌های مؤسسه را در جاهایی که می‌شناختم توزیع می‌کردم و کارهایی از این قبیل. بعد هم به کمک چندتن از دوستانم تصمیم به ساخت فیلم گرفتیم و یک ماهی هم کارهای ساخت و ... طول کشید.



با اسکن این کد
می‌توانید فیلم مستند
دانیال را ببینید



■ اصلاً فکر می‌کردی که این فیلم در جشنواره رشد پذیرفته شود؟
نه، خودم اصلاً فکر نمی‌کردم که چنین جشنواره فیلمی به نام جشنواره بین‌المللی رشد وجود داشته باشد و یک بخش آن هم به فیلم‌های دانش‌آموزی اختصاص داشته باشد.

■ در بخش دانش‌آموزی دو بار جایزه گرفتی، درست است؟
بله. به من گفتند که امسال فیلم‌های دانش‌آموزی در دو بخش اصلی و جنبی جایزه می‌گیرند. در بخش اصلی یک دانش‌آموز از استان خوزستان تندیس زرین گرفت و یک دانش‌آموز از استان زنجان تندیس سیمین گرفت. من هم دیپلم افتخار بخش اصلی را گرفتم. در بخش جنبی هم که با حمایت انجمن سینمای جوانان بود، به من و چند دانش‌آموز دیگر لوح تقدیر و جایزه دادند.

■ شما ناراحت نشدی که چرا تندیس زرین و یا سیمین نگرفتی؟
نه اصلاً

■ چرا؟
اول اینکه من اصلاً فکر نمی‌کردم که فیلم من حتی پذیرفته شود، چه برسد به اینکه جایزه هم بگیرد. دوم اینکه فیلم‌ها داوری شده‌اند و رتبه‌ها را داوران مشخص می‌کنند نه خواسته‌های ما! به نظرم سیمین که فیلم من به جشنواره رشد راه پیدا کرده بود و در سینما فلسطین برای دانش‌آموزان پخش می‌شد، این از هر تندیس و جایزه‌ای بهتر بود.

■ به نظرت فیلم بیماری پروانه‌ای چه ویژگی خاصی داشت که هم دیپلم افتخار دریافت کرد و هم جایزه بخش جنبی؟
به نظرم مهمترین ویژگی فیلم این بود که یک بیماری ناشناخته و کمتر معرفی شده را معرفی کرد.

■ غیر از فیلم بیماری پروانه‌ای فیلم دیگری هم ساختی؟
کلاس دهم که بودم یک فیلم دیگر ساختم که در مورد یک جانباز بود، ولی ضعیف بود. حتی عنوان

■ سینما چطور؟ سینما هم می‌روی؟
بله هر فیلمی که اکران می‌شود را می‌بینم.

■ بهترین فیلمی که امسال از سینماها دیدی چه بود؟
تنگه ابوقریب.
■ چرا؟

چون هم خیلی خوب ساخته شده بود و هم به یک موضوع مهم در زمان جنگ اشاره داشت که در آن زمان خیلی مهم بوده است.

■ امسال هم تصمیم داری فیلم بسازی؟
اگر خدا کمک‌کنه حتماً.

■ موضوع‌اش چیست؟
دو تا موضوع هست که فکرم را مشغول کرده ولی هنوز تصمیم نگرفتم که در مورد کدام فیلم بسازم. موضوع اول درباره درس و مدرسه است و اینکه چقدر پدر و مادرها و معلم‌های داخل مدارس به بچه‌ها اصرار می‌کنند که درس بخوانند و هم‌اکنون در کلاس‌های تست و کنکور شرکت کنند. موضوع دوم در مورد خانواده‌هاست. احساس می‌کنم در خانواده‌های امروز هر روز که می‌گذرد روابط خویشاوندی و خانوادگی کم‌رنگ و کم‌رنگتر می‌شود.

■ ما هم امیدواریم که هرچه زودتر هردو فیلم را بسازی، چون هر دو موضوع خیلی مهم و خوب است. و حرف پایانی دانیال غفاری چیست؟
از همه کسانی که به من کمک کردند تا فیلم «بیماری پروانه‌ای» را بسازم خیلی تشکر می‌کنم از جمله پدر و مادرم، سه نفر از دوستانم (سپهر حمیدی/ سیدعلی تهرانی نژاد/ دانیال شهرباری) و مدیر و معاون مدرسه‌مان.

هم برایش انتخاب نکرده بودم.

■ غیر از رشته فیلم‌سازی در رشته‌های هنری دیگر هم تا به حال شرکت داشته‌ای؟
بله از کلاس چهارم ابتدایی تا کلاس هفتم در گروه‌های تئاتر مدرسه‌مان تئاتر بازی می‌کردم. در کلاس‌های هشتم و نهم هم عضو گروه سرود مدرسه بودم.

■ پدر و مادرت از اینکه در کنار درس خواندن کارهای هنری هم می‌کنی، هیچ اعتراضی ندارند؟
نه، حتی بعضی وقت‌ها به من کمک هم می‌کنند و نظر می‌دهند.

■ سال قبل معدلت چند شده بود؟
۱۷/۵۰

■ پدر و مادرت نگفتند که معدلت کم شده یا نه؟
نه چیزی نگفتند چون آن‌ها می‌دانند که من فقط شب امتحان درس می‌خوانم.

■ غیر از کارهای مربوط به درس و مدرسه اوقات فراغتت را چطور پر می‌کنی؟
معمولاً کتاب می‌خوانم و یا اینکه فیلم تماشا می‌کنم.

■ چه کتاب‌هایی؟
کتاب‌های مربوط به فیلم‌سازی و سینما. کارگردانی. بعضی وقت‌ها هم فیلمنامه و داستان‌های خوب.

■ در طول هفته چقدر از برنامه‌های تلویزیون استفاده می‌کنی؟
تقریباً هر شب. البته بیشتر فیلم‌های سینمایی‌اش را می‌بینم.



بچرخ تا بچرخیم

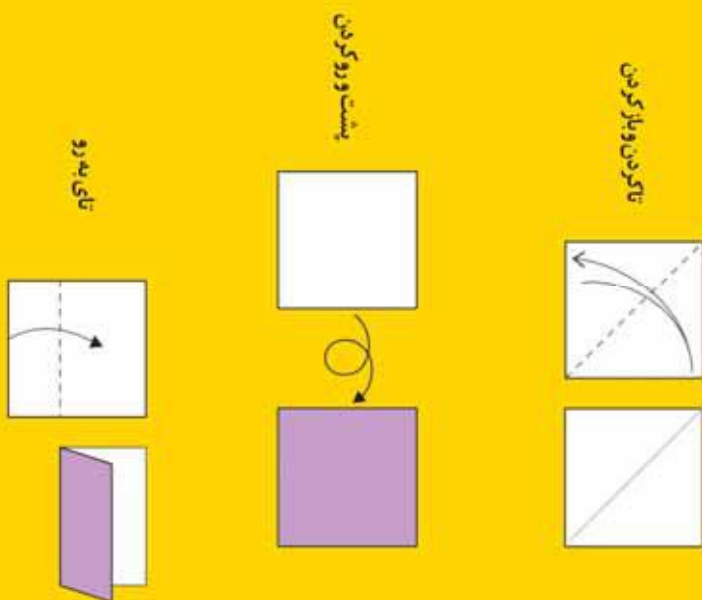
ساخت فرقره کاغذی

■ محمدرضا بحر العلومی

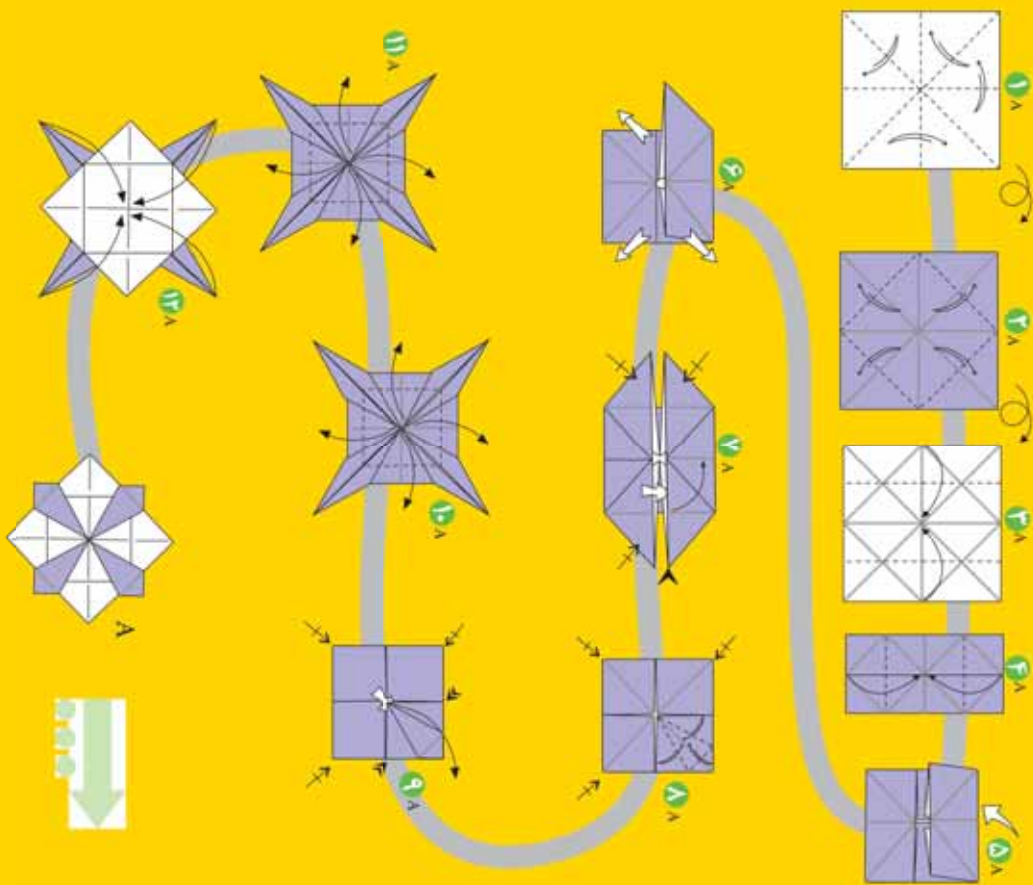
وقتی مشغول ساخت مدل‌های اوریگامی هستید، مجبورید با هر دو دست کار کنید؛ بنابراین تمام مغز در حال فعالیت است و پالس‌های محرک بیشتری را دریافت می‌کند. در نتیجه خلاقیت‌های بیشتری را خواهیم دید.

کاغذ اوریگامی:

کاغذهای اوریگامی از نظر سایز بندی، استاندارد دارند؛ معمولاً به شکل مربع و در ابعاد 10×10 و 15×15 و 20×20 سانتی‌متر بسیار متداول‌اند. اما کاغذهایی به شکل مستطیل و دایره و مثلث نیز هستند که از آن‌ها برای ساخت یکسری از مدل‌ها استفاده می‌کنند.



راشگی را
انجام مزانگ



بزرگ‌گشایی



بیرون کشیدن زیاده



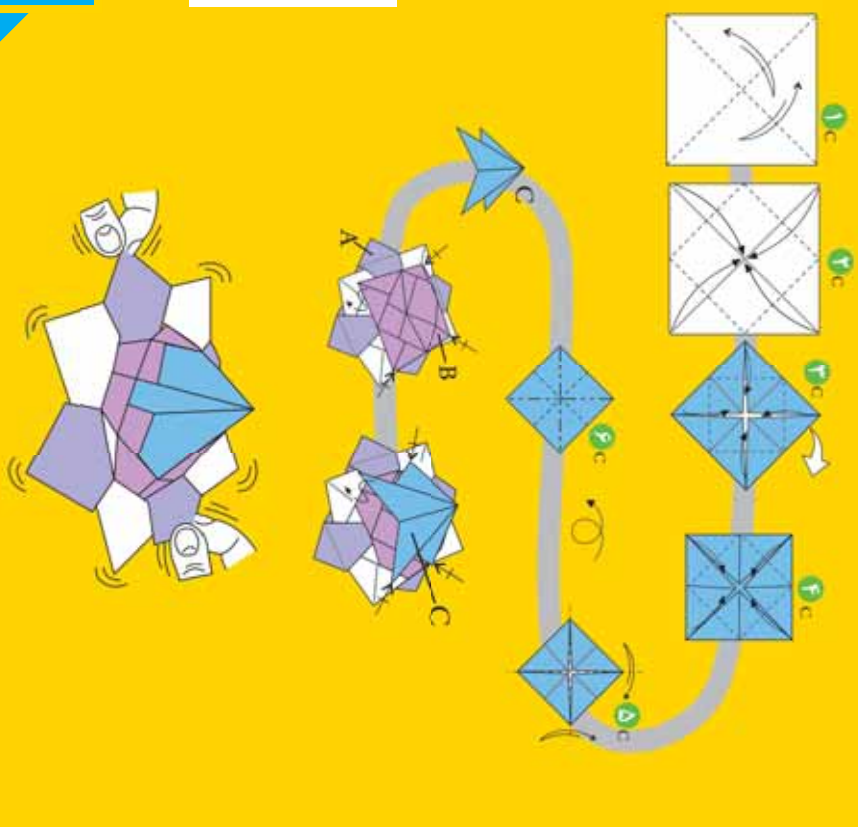
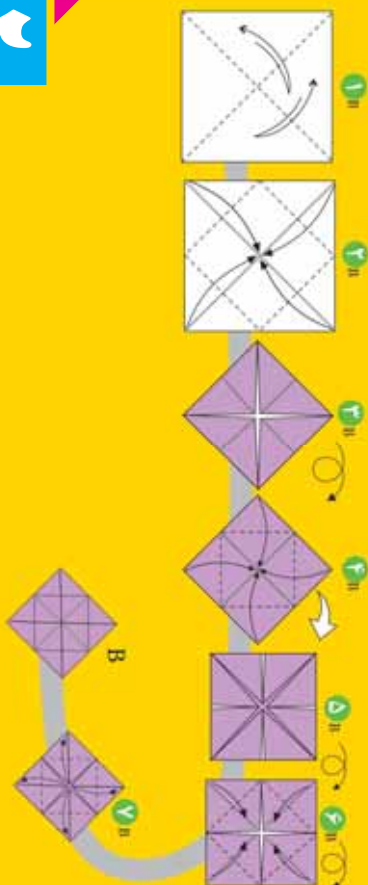
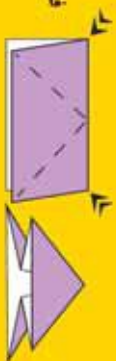
تکرار مرحله مشابه برای سمت دیگر



باز کردن



فشار دادن به داخل



بخشش
 من می بخشم / نقطه
 تو می بخشی / نقطه
 او می بخشد / نقطه
 خدا می بخشد / بی نقطه
 ناصر نادری

همسایه
 زندگی دنبال سایه اش می گشت.
 مرگ را دید که همه جا پشت سرش می آمد.
 از او پرسید: تو سایه منی؟
 مرگ گفت: «نه، من همسایه تو هستم.»
 مهربی ماهوتی

پانزدهمین جشنواره ادبیات



شهر
جوان



سیدمهدی شجاعی در سال ۱۳۷۶ انتشارات کتاب نیستان را راه اندازی کرد. انگیزه اصلی این کار، معرفی و چاپ آثار برگزیده ادبیات در حوزه های داستان و شعر و نمایشنامه بود. کتاب نیستان، علاوه بر پروژه گزیده ادبیات معاصر، حدود چهارصد عنوان کتاب در حوزه های ادبیات، ادبیات دینی، مذهب و کودک و نوجوان منتشر کرده است.



تهران

طوفان زینت در راه است

• نرگس فرجادریز

داستان درباره چیست؟

حاج امین که قصد دارد تمام خانه‌های ردیفی یک خیابان، توی محله پامنار را بخرد و به جای آن‌ها مدرسه بسازد، با مقاومت یکی از صاحب‌خانه‌ها مواجه می‌شود. آن شخص کسی نیست جز زینت که زمانی خواننده بوده، اما حالا توبه کرده و حاج امین هم او را از همان گذشته‌ها خیلی خوب می‌شناسد. مواجهه با زینت، برای مسئله خانه، حاج امین را می‌رساند به ماجرای پسرش کامی که توی همان گذشته گم شده است.



• کامی همان کمال است. حاج امین آن وقتی که هوشنگ امینی بود، حتی اسم فرزندهایش را هم تغییر داد. کمال در مجلس عروسی همراه با زینت‌سادات که آن موقع خواننده بود، فرار می‌کند و مسیر زندگی‌اش عوض می‌شود. او تلاش می‌کند متخصص مغز و اعصاب بشود تا سردردهای مادرش را درمان کند، اما آشنایی با دکتر چمران مسیر زندگی‌اش را تغییر می‌دهد.

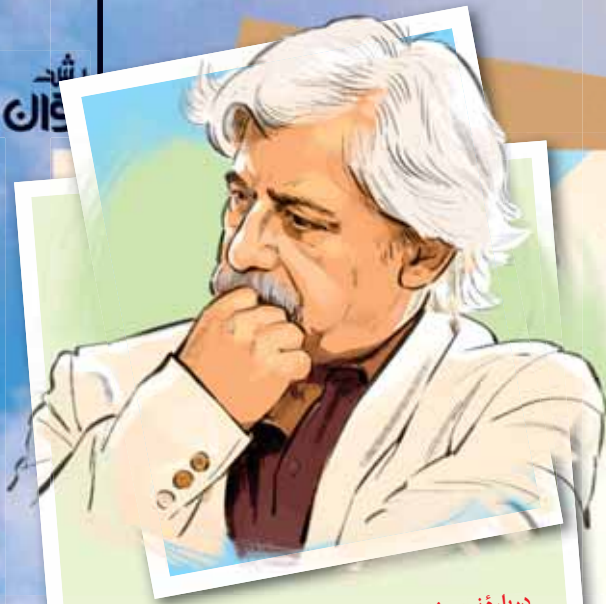


• مش‌خچه در تصادفی با زینت‌سادات آشنا می‌شود و از آن به بعد با هم زندگی می‌کنند. او به دلیل ذات‌پاکش، برای زینت‌سادات بیشتر یک دوست و راهنماست تا یک خدمتکار.

• زینت‌سادات در زندگی‌اش مسیر عجیبی را طی کرده است. شاید باورش سخت باشد، اما او از قعر چاهی می‌رسد به اوج آسمان. او برای کمال مادری می‌کند و کمال او را مازی‌جان صدا می‌زند، یعنی مامان زینت‌جان.

• دکتر مصطفی چمران شخصیت واقعی داستان است. کمال یا همان کامی داستان، شیفته اوست.





درباره نویسنده

سیدمهدی شجاعی به سال ۱۳۳۹ در تهران متولد شد. وی در رشته کارگردانی تئاتر در دانشگاه شروع به تحصیل کرد، اما بعد از سه سال به دلیل علاقه به نویسندگی، تغییر رشته داد و نماینده‌نامه‌نویسی و ادبیات دراماتیک را انتخاب کرد. وی در شاخه‌های مختلفی از ادبیات فعالیت کرده است. آثار او شامل داستان کوتاه، نمایشنامه، رمان‌های تاریخی و مذهبی، ادبیات کودک و نوجوان و پژوهش‌های مذهبی می‌شود. وی نویسنده‌ای بسیار پرکار است. از جمله آثار اوست: سقای آب و ادب، کشتی پهلو گرفته، دموکراسی یا دموقراضه، آفتاب در حجاب و...

سیدمهدی شجاعی از زبان خودش

به‌عنوان نویسنده سعی کرده‌ام قدم‌به‌قدم با مردم و شرایط اجتماعی جلو بیایم و هر مشکل و دردی را که در زندگی آن‌ها وجود داشته است، ببینم و در کنارشان باشم. وقتی جنگ مسئله اصلی بود، به آن پرداختم. وقتی اشرافی‌گری و بی‌عدالتی بود، به آن. نویسنده باید منعکس‌کننده دردهای اجتماعی باشد و البته برای درمان این درد هم دستش خالی نباشد. فکر می‌کنم آثار اعتقادی یک نویسنده می‌تواند نسخه‌ درمانی باشد که تجویز می‌کند.

سیدمهدی شجاعی از زبان دیگران

راضیه تجار، نویسنده رمان کوچه افاقیا درباره کتاب کشتی پهلو گرفته می‌گوید: «یک اثر اگر مطلوب واقع می‌شود، آنی دارد و این آن را باور قلبی نویسنده به اثر می‌بخشد. در کتاب کشتی پهلو گرفته، با توجه به اینکه با قلمی زیبا و احساسی نوشته شده، نویسنده توانسته احساسات خود را انتقال دهد و شخصیت‌محوری مورد باور و اقبال است و بر صدر روح و جان مخاطب نشسته است.»



● آمنه‌خانم مادر کمال است و همسر حاج‌امین. او به‌خاطر تمام سختی‌های زندگی‌اش و دوری از کمال، به سرردهای شدیدی مبتلاست.

به روایت اعداد

۲۰

اولین آثار سیدمهدی شجاعی زمانی در مطبوعات منتشر شد که وی بیست‌ساله بود.

۳

آقای شجاعی جمع‌آوری و انتشار مجموعه‌ای سه‌جلدی را برای نوجوانان سرپرستی کرده است، با عنوان «دانستنی‌های اسلامی برای نوجوانان».

۱۳۷۴

سیدمهدی شجاعی در سال ۱۳۷۴ نشریه نیستان را راه‌اندازی کرد. این نشریه اکنون دیگر فعالیت نمی‌کند.

۴۹

کتاب کشتی پهلو گرفته که مروری بر زندگی حضرت فاطمه سلام الله علیهاست، به یکی از محبوب‌ترین آثار داستانی در کشور تبدیل شده است؛ به طوری که تاکنون ۴۹ بار تجدید چاپ شده است.

● مهندس سیف وکیل و پیشکار حاج‌امین است و همه‌جا همراه او.

● حاج‌امین فعلی یا هوشنگ امینی سابق، همیشه یک راز بزرگ توی زندگی‌اش دارد که باید از دیگران مخفی‌اش کند. او در زمان شاه، پسرش کامی (همان کمال) را از دیگران پنهان می‌کند و در زمان بعد از انقلاب گذشته‌اش و هم‌نشینی با طاغوتی‌ها را.

از دل کتاب: به‌منظر من خدا بعضی از کفتر اشو که خیلی دوست داره، بهشون رخصت می‌ده که به چند صباخی برن و سر و گوشی بچینون، چهار تا دون از زیاده‌دون بچون، صابون به صیادی به تشنون بخوره، سنگ بچه‌هایی زخمی‌شون بکنه، سوز سرمای تشنون رو بلرزونه و بی‌پناهی و آوازی دلشون بسوزونه، که با پوست و رگ و پیشون بفهمن که بیرون هیچ خبری نیست. «ش‌خچه»



دلی بی‌گدسته

فلک جز عشق، محرابی ندارد
جهان بی‌خاکِ عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است
همه صاحب‌دلان را پیشه این است
اگر بی‌عشق بودی جان عالم
که بودی زنده در دوران عالم؟
ز سوز عشق بهتر در جهان چیست؟
که بی او گل نخندید ابر نگریست
گر اندیشه کنی از راه بینش
به عشق است ایستاده آفرینش

در این ابیات، شاعر خوش‌سخن بیان می‌کند که عشق و مهرورزی، جان عالم و درحقیقت، ستون آفرینش است که ما همه به آن زنده‌ایم و برای آن آفریده شده‌ایم. این چند بیت از مثنوی خسرو و شیرین، سروده نظامی شاعر قرن ششم است. نظامی با مثنوی‌های شورانگیزش در جهان شناخته شده است.

در آینه

برف می‌بارد،
نامهٔ پاره‌پاره را
کنار هم می‌چیند زمین

باز هم چیزی نوشته

درست است که شاعر خلق می‌کند و مواد اولیه‌ای که در اختیار دارد، همین جهان است؛ اما شعر موفق تنها توصیفی از جهان هستی نیست؛ بلکه به‌تصویر کشیدن این توصیف با استفاده از شگردهای ادبی است. در این شعر، بارش برف تنها بارش معمولی نیست، بلکه نامه‌ای پاره‌پاره است که آسمان آن را برای زمین فرستاده و زمین با شوروشوق پاره‌های این نامه را کنار هم می‌چیند.

اما نکتهٔ دیگری که در این شعر وجود دارد، جنبهٔ بصری آن است. شاعر با سفیدگذاشتن سطر چهارم، بی‌تردید می‌خواهد سفیدبودن و نانوشتن نام را برای مخاطب تداعی و تجسم کند و جنبه‌ای دیداری به شعر خود ببخشد.

این شعر از مجموعه‌شعر «ماهیان خاکزی» سرودهٔ رضا جمالی حاجیانی انتخاب شده است.

و گراخ مطالعه

به حکمت مخروبه

یکی از کتاب‌های چند سال اخیر هرمز علی‌پور، شاعر سپیدسرای کشورمان است. این شاعر ۷۱ ساله، متولد شهرستان ایذه و فارغ‌التحصیل رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی است. او سال‌ها دبیر ادبیات بود و در بیست‌سالگی شعرهایش در مجلات کشور چاپ می‌شد. او کتاب‌های بسیاری دارد و یکی از چهره‌های مطرح ادبیات است. کتاب «به حکمت مخروبه» شعرهای دوران پختگی او را نشان می‌دهد. او زبانی روان و قوهٔ تصور و خیال درخشانی دارد. این کتاب را نشر نگاه چاپ کرده است.

شعری از این کتاب:

مدرسه

به بوی مدرسه
کوچه‌ها چیز دیگری بود
برای من
در سلام مهر
انگار که در میان درختانم
و گنجشک‌ها
به نام کوچکم صدا کنند
به مدرسه، با درخت



سهربدو مزر

دسی‌ده ریو ماسیاس سیلنا

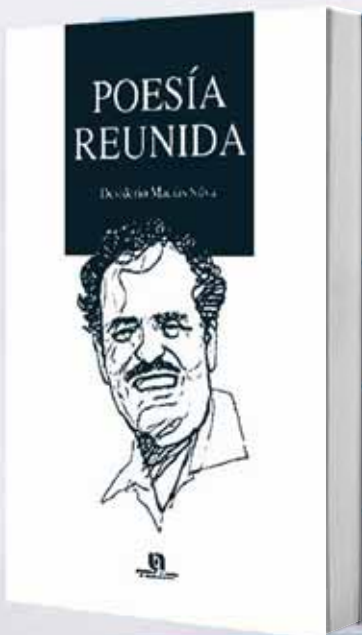
در سال ۱۹۲۲ در مکزیک به دنیا آمد و در فوریه ۱۹۹۵ درگذشت. این شاعر مطرح مکزیک، ابتدا در علوم انسانی تحصیل کرد و سپس در دانشگاه به تحصیل در رشته پزشکی مشغول شد. ادبیات مکزیک سرشار از تخیل است و در شعرهای او نیز می‌توانیم تخیل را ببینیم. او در سال ۱۹۷۲ برنده جایزه «آگواس کالینتس» شد.

گرم بودن را کنار می‌گذارد

گرم بودن را
کنار می‌گذارد
زمانی که می‌پذیرد
در رؤیایش کفن شود
این بود
هر آنچه می‌خواست
به تو از خودش بگوید
پروانه خوش‌آب‌ورنگ

زندگی دست‌ساییدن است

زندگی
دست‌ساییدن
از دیواری
به دیواری‌ست
دم‌به‌دم در برابر باد
هر دم از تو می‌کاهد
اما به فروغت می‌افزاید



بید درونج

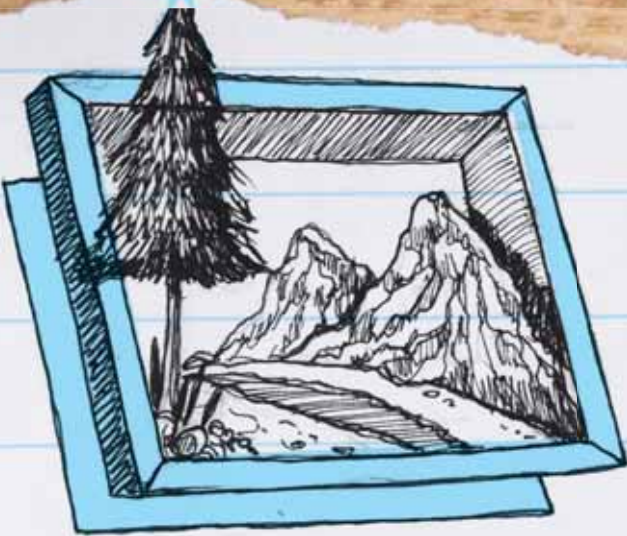
با سایه تو را نمی‌پسندم
عشق است و هزار بدگمانی
غنی کشمیری

هیچ‌کس جانا نمی‌سوزد چراغش تا به صبح
پر مخند ای صبح صادق بر شب تار کسی
قصاب کاشانی

اشکم نیافت بوی وفا تا دلم نسوخت
هر شب‌نمی که می‌چکد از گل، گلاب نیست
اهلی شیرازی

در بند آن نیم که به دشنام یا دعاست
بادش به خیر هرکه ز ما یاد می‌کند
نجیب کاشانی

مکانی برایت به از دل ندارم
اگر عیب این خانه تنگی نباشد
اکسیر قمی



دنیای نو

این جاده نیل است و باید موسایی از نو بسازم
 اعجازی از جنس اشکم، دریایی از نو بسازم

دنیای من هفت سنگ است می ریزمش کودکانه
 تنها به امید اینکه دنیایی از نو بسازم

غم شکلی از شعر دنیاست دنیا رسیده به تکرار
 پس شاعری می کنم تا غمهایی از نو بسازم

انگشت هایم ترک خورد، هریک بیابانی از درد
 باید برای جنونم لیلایی از نو بسازم

من قصه ای ساده هستم ای کاش می شد که یک روز
 افسانه ای تازه باشم، نیمایی از نو بسازم

حسین جنت مکان



از سرود

اگر چه مثل قفس از «نبود» و «بود» پر
دلم هنوز پرنده است، از صعود پر

تو سیب اوج نشینی و چیدنت سخت است
ولی برای تو ای کشف، از شهود پر

بدون روشنی چشم‌های سنتی‌ات
شبه کافه‌ام، از ازدحام دود پر

اگر چه بر که نشینم، ولی در این غربت
برای گریه دو چشم که از دو رود پر

به گیسوان سپیدم نخند، آینه!
هنوز صبح دبستانم، از سرود پر

امیرعلی سلیمانی

دنیا

ماهی‌ها را به آکواریوم می‌آورم
باغ را در گلدان می‌کارم
پرندگان را می‌گذارم در قفس
کوه‌ها و دشت‌ها را
به دیوار قاب می‌کنم
...

اما نه

نمی‌تواند

دنیا نمی‌تواند

آن قدر هم کوچک باشد

به خیابانی

که با تو قدم زده بودم

نمی‌رسم

سمانه عابدینی

برای نیمه شعبان

گاهی اگر با ماه صحبت کرده باشی
از ما اگر پیشش شکایت کرده باشی

گاهی اگر در چاه مانند پدر آه
اندوه مادر را حکایت کرده باشی

گاهی اگر زیر درختان مدینه
بعد از زیارت استراحت کرده باشی

گاهی اگر بعد از وضو مکتی کنی تا
آینه‌ای را غرق حیرت کرده باشی

در سال‌های سال دوری و صبوری
چشم‌انتظاری را شفاعت کرده باشی

حتی اگر بی آنکه مشتاقان بدانند
گاهی نمازی را امامت کرده باشی

یا در لباس ناشناسی در شب قدر
از خود حدیثی را روایت کرده باشی

یا در میان کوچه‌های تنگ و خسته
نان و پنیر و عشق قسمت کرده باشی

پس بوده‌ای و هستی و می‌آیی از راه
تا حق دل‌ها را رعایت کرده باشی

پس مردمک‌های نگاه ما عقیم‌اند
تو حاضری، بی آنکه غیبت کرده باشی!

نغمه مستشار نظامی



آقای راننده و جوان سفیدپوش

■ ناصر نادری

آقای راننده تا جوان یکدست سفیدپوش را در خیابان می‌بیند، جلوی پایش می‌زند روی ترمز. او در صندلی جلو، کنارش می‌نشیند. آقای راننده می‌پرسد: «کجا؟»

جوان می‌گوید: «مستقیم!»

آقای راننده دوباره جوان را نگاه می‌کند و لبخند می‌زند.

– چرا می‌خندی؟

– هیچی! دیشب پسرم تعریف می‌کرد که توی صفحه روزنامه‌ای خوانده که چند روز پیش، دو تا مرد سوار تاکسی می‌شوند. آن‌ها روی صندلی عقب می‌نشینند. بعد از طی مسافتی، جوانی که یکدست لباس سفید داشته، دستش را بلند می‌کند و به‌عنوان مسافر در صندلی جلو می‌نشیند. یک کم بعد، جوان به راننده می‌گوید: «من عزرائیلم و آمده‌ام جانت را بگیرم!» راننده می‌گوید: «بی‌خیال! شوخی نکن مرد حسابی.»

بعد برمی‌گردد و به دو مسافر که در صندلی عقب بودند، می‌گوید: «این جوان می‌گوید من عزرائیلم!»

آن دو به هم نگاه می‌کنند، می‌خندند و می‌گویند: «صندلی جلو که کسی نیست!»

راننده از ترس درجا غش می‌کند. وقتی به هوش می‌آید، می‌بیند توی بیمارستان است و خبری از جوان و دو مسافر و ماشینش نیست. می‌فهمد که همه این‌ها کلک بوده و ماشینش را دزدیده‌اند.

آقای راننده دوباره به جوان نگاه می‌کند و می‌گوید: «حالا فهمیدی که چرا خندیدم؟» جوان چیزی نمی‌گوید و فقط سرش را تکان می‌دهد. بعد صورتش را برمی‌گرداند سمت راننده و می‌گوید: «ولی من واقعا عزرائیلم.» آقای راننده ماشین را می‌کشاند سمت بغل

صورت راننده:

– آقا، ما را گرفتی؟! اینجا که کسی نیست!

جوان سفیدپوش لبخند می‌زند. آقای راننده از کوره در می‌رود:

– آقا، مگر...

بعد با عصبانیت در را باز می‌کند و می‌گوید: «پس این جوان برگ چغندر است؟!»

پلیس چند بار سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «پیشنهاد می‌کنم حتما بروید خانه و لاقل امروز را استراحت کنید!»

بعد سوار موتورش می‌شود، گاز می‌دهد و می‌رود.

جوان با آرامش می‌گوید: «گفتم که، من عزرائیلم.»

مرد این بار می‌ترسد. دستش را دراز می‌کند و می‌خواهد دست جوان سفیدپوش را بگیرد. دستش به کسی نمی‌خورد. تند خودش را عقب می‌کشد. جوان می‌گوید: «راه بیفت؛ فعلا نمی‌خواهم با هم برویم.»

مرد لحظه‌ای به فکر فرار می‌افتد. جوان سفیدپوش می‌گوید: «فرار هم فایده‌ای ندارد!»

پاهای آقای راننده می‌لرزد. ماشین را روشن

خیابان و داد می‌زند: «برو بیرون. ما خودمان ختم روزگاریم. خجالت بکش! همین حالا قصله‌اش را برایت تعریف کردم...»

جوان سفیدپوش با آرامش می‌گوید: «چرا داد می‌زنی؟ گفتم من عزرائیلم و کمی جلوتر پیاده می‌شوم.»

راننده پیاده می‌شود و در را باز می‌کند و می‌گوید: «آقا، برو بیرون تا پلیس را خبر نکردم.»

جوان لبخندی می‌زند و می‌گوید: «من با تو کمی جلوتر پیاده می‌شوم.»

زن و مرد جوانی در پیاده‌رو رد می‌شوند. مرد می‌پرسد: «آقا، چیزی شده؟ چرا داد می‌زنی؟» راننده می‌گوید: «والا زمانه عوض شده. آقا آمده می‌گوید من عزرائیلم! مسخره!»

زن و مرد ماشین را نگاه می‌کنند. زن به‌تازگی می‌گوید: «ولی کسی که توی ماشین نیست!» مرد بهش می‌گوید: «ولش کن. انگار قاطی کرده، بس که توی آفتاب این‌ور و آن‌ور رفته!» از ماشین دور می‌شوند که آقای راننده فریاد می‌کشد: «کنند این هم جزئی از نقشه شماسه؟ من را هالو فرض کرده‌اید؟!»

جوان سفیدپوش دوباره لبخند می‌زند. آقای راننده با موبایلش شماره ۱۱۰ را می‌گیرد:

– آقا سلام. یک مورد مزاحمت را می‌خواستم گزارش کنم. یکی می‌خواهد ماشین من را بدزدد... او را نگه می‌دارم تا شما برسید.

می‌نشیند توی ماشینش و درها را قفل می‌کند. سکوت کرده‌اند که پلیس موتورسوار از راه می‌رسد. کاسکتش را از سر برمی‌دارد، می‌گذارد روی موتور و آرام آرام جلو می‌آید:

– آقا، کو مزاحم؟ دزد کجاست؟

– بفرمایید... این آقا که صندلی جلو نشسته.

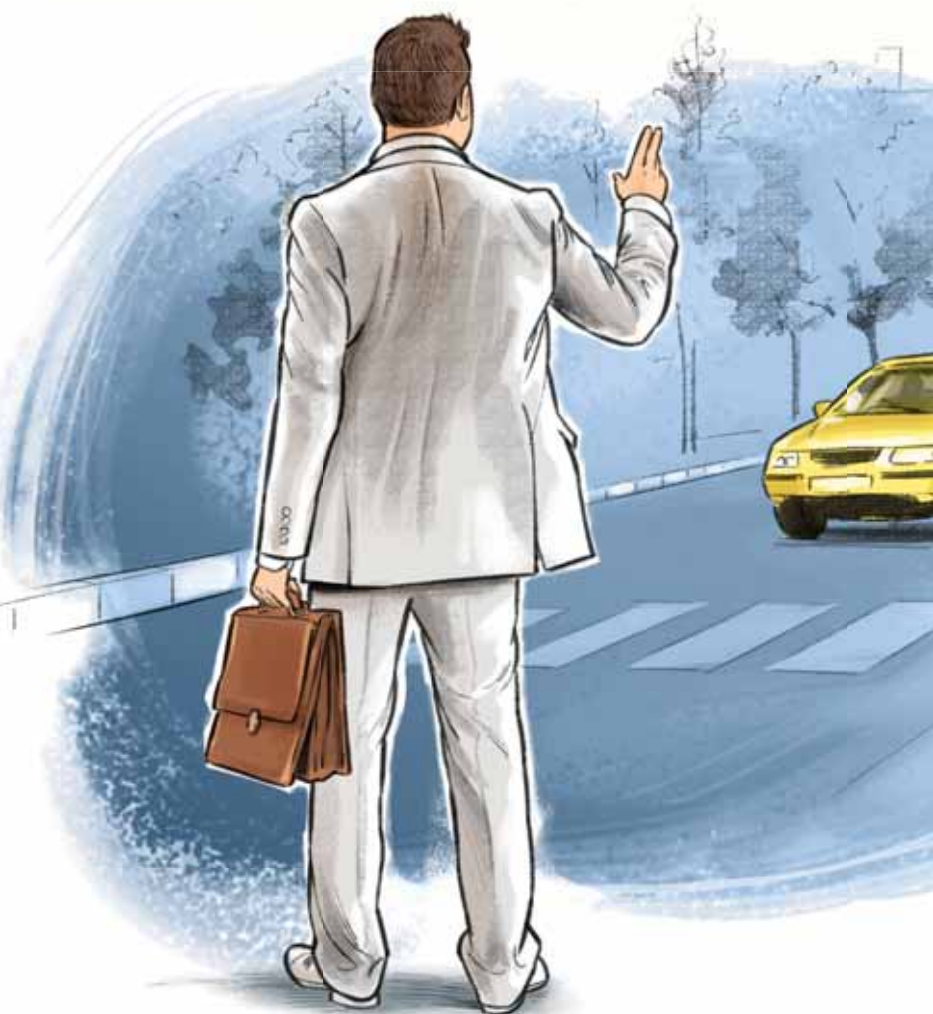
پلیس، میان‌سال است و صورت گوشه‌لویی دارد. به ماشین نگاه می‌کند و بعد زل می‌زند به



مرد با تردید می گوید: «واقعاً؟ نشانم بده.»
 - پس راه بیفت. کوچه اول سمت راست، خانه چهارم.
 آقای راننده ماشین را می گذارد توی دنده و راه می افتد. توی کوچه، جلوی خانه ای که با سیمان سفید شده و تکدرخت نارونی جلوی سبز شده، می ایستد.
 - برو زنگ این خانه را بزن.
 آقای راننده زنگ می زند و به انتظار می ایستد. لحظاتی بعد، پیرزنی در را باز می کند که روسری سبزی بر سر دارد. به مرد حتی نگاه هم نمی کند و مستقیم می رود سمت عزرائیل. در ماشین را باز می کند و با شادی می گوید: «من روزهاست که منتظرت هستم...»
 آقای راننده هاجوواج آن دو را نگاه می کند.
 - من که به پیرزن چیزی نگفتم؟ او از کجا عزرائیل را می شناسد؟!
 یکهو پیرزن می افتد روی زمین. آقای راننده هول می شود، سرش را می کند توی خانه و فریاد می کشد: «آهای... کسی اینجا نیست؟ مادر بزرگ افتاده توی پیاده رو...»
 جوان سفیدپوش می گوید: «کسی نیست. او سالها بود که توی این خانه تنها زندگی می کرد. من گاهی به دیدنش می آمدم.»
 آقای راننده، هول و هراسان به سمت مغازه میل فروشی که به خانه پیرزن چسبیده است، می دود و می گوید: «زنگ بزنید به اورژانس... همسایه تان افتاده روی زمین...»
 جوانی که توی مغازه است، اول هول می شود و بعد می دود سمت تلفن.
 چیزی نمی گذرد که آمبولانس از راه می رسد.
 - وقتی پیرزن افتاد، کسی او را ندیده؟
 - من دیدم. داشت... داشت با عزرائیل حرف می زد.
 جوان مبل فروش و راننده آمبولانس و دکتری که بالاسر پیرزن نشسته اند، نگاهی به او می اندازند و هیچ نمی گویند. فقط راننده زیرلبی می گوید: «خدا شفایت بدهد... انگار تو را هم باید برسانیم بیمارستان!»
 مرد تا برمی گردد به جوان سفیدپوش چیزی بگوید، او را نمی بیند.
 پیرزن را سوار آمبولانس می کنند و می برند. مرد همان جا توی ماشینش می نشیند. هوا ابری است و همه جا بوی نم باران می دهد. صدای اذان مسجد، از دورها می آید. راننده سعی می کند عمیق تر نفس بکشد. انگار نفس هایش معنای دیگری پیدا کرده اند.

خیابان نگه می دارد.
 - خب، پس تو با من چه کار داری؟
 پیرمردی با نوک عصایش به شیشه ماشین می زند و می گوید: «آقا، مستقیم می روی؟»
 - نه پدرجان.
 پیرمرد غر می زند و می گوید: «عجب راننده بی مروتی! نشسته و دارد با خودش حرف می زند!»
 جوان سفیدپوش می گوید: «هر آمدنی و رفتنی، رازی است و درک این رازها از سقف درک آدمها بالاتر است. گاهی زودرفتن سخت است.»
 آقای راننده باترس می گوید: «یعنی من رفتنی ام؟»
 - نگفتم تو رفتنی هستی.
 - چرا! خودت گفستی کمی جلوتر با هم پیاده می شویم.
 جوان لیخند می زند:
 - گفتم، ولی این به معنی مردن تو نیست.
 مرد احساس می کند قلبش به درد آمده است. از آینه به خودش نگاه می کند. رنگش پریده است. مرد جوان آرام می گوید: «تقصیر خودت است... از مرگ خیلی می ترسی.»
 - مرگ ترس هم دارد.
 مرد جوان می خندد:
 - می خواهی آدمهایی را نشان بدهم که با دیدن من شاد هم می شوند؟

می کند و به راه می افتد. اما کمی جلوتر، چشمانش پر از اشک می شود و یکهو می زند زیر گریه. جوان سفیدپوش می گوید: «چرا گریه می کنی؟»
 - اگر تو جای من بودی و عزرائیل بغل دستت نشسته بود، چه کار می کردی؟
 جوان سفیدپوش می گوید: «من هر روز پیش خیلی ها می روم، اما دلیل نمی شود آن ها را با خودم ببرم. گاهی وقتها فقط برای تنبیه است، گاهی وقتها برای عبرت... و حتی گاهی وقتها برای آشنایی با هم است.»
 کمی مکث می کند و ادامه می دهد: «راستی، تو چرا از مرگ می ترسی؟»
 آقای راننده عرق صورتش را با پشت دست پاک می کند و می گوید: «من هنوز چهل سالم هم نشده. به نظر تو زود نیست؟»
 - ولی مرگ پیر و جوان نمی شناسد.
 - من هنوز خیلی آرزوها دارم...
 یکهو پسر جوانی جلوی ماشین می دود. آقای راننده می زند روی ترمز. پسر بلند می گوید: «هوی، چه خبرته.»
 جوان سفیدپوش می گوید: «نزدیک بود خودت فرشته مرگ شوی.»
 آقای راننده چیزی نمی گوید و ماشین را گوشه





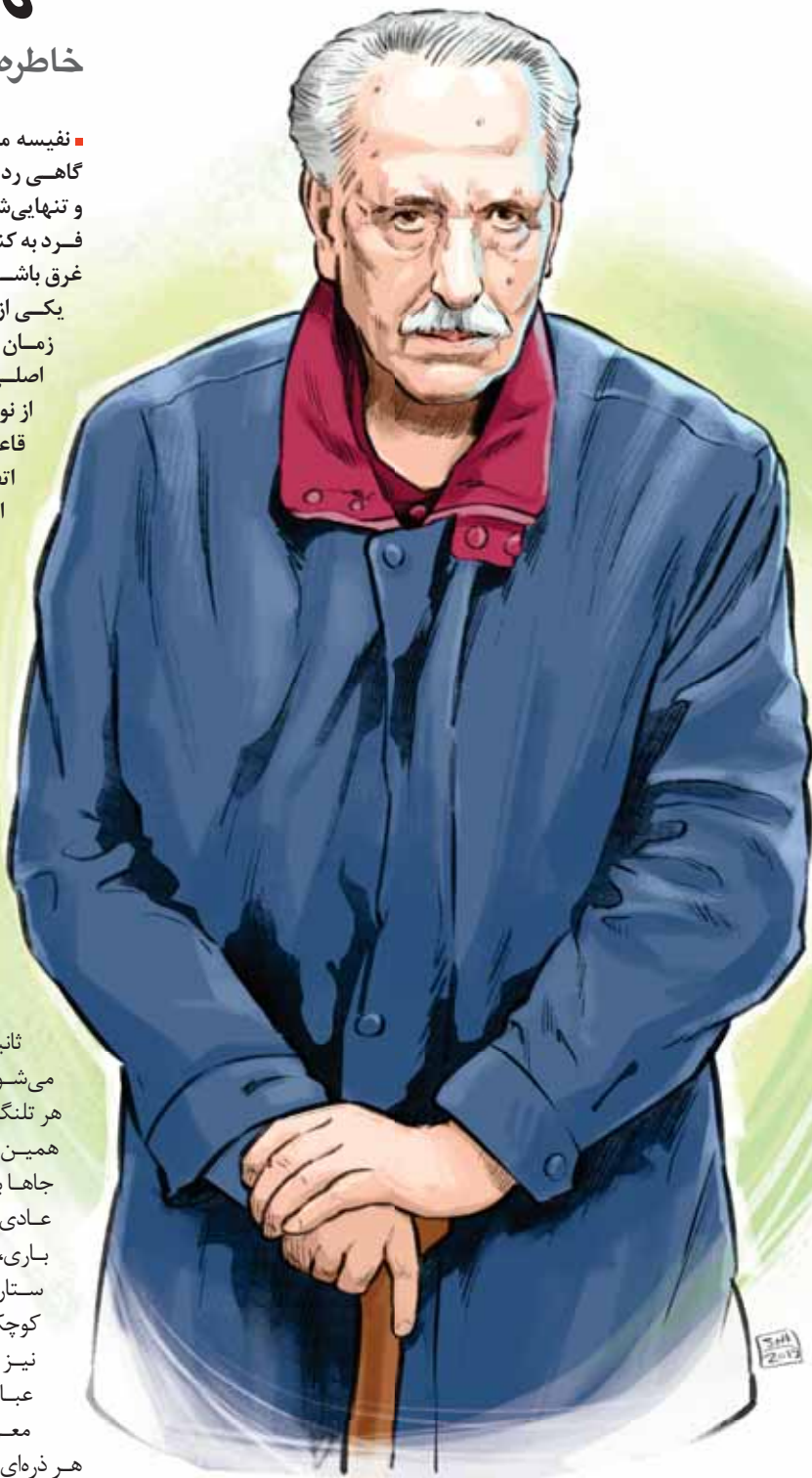
کهکشان گاهی

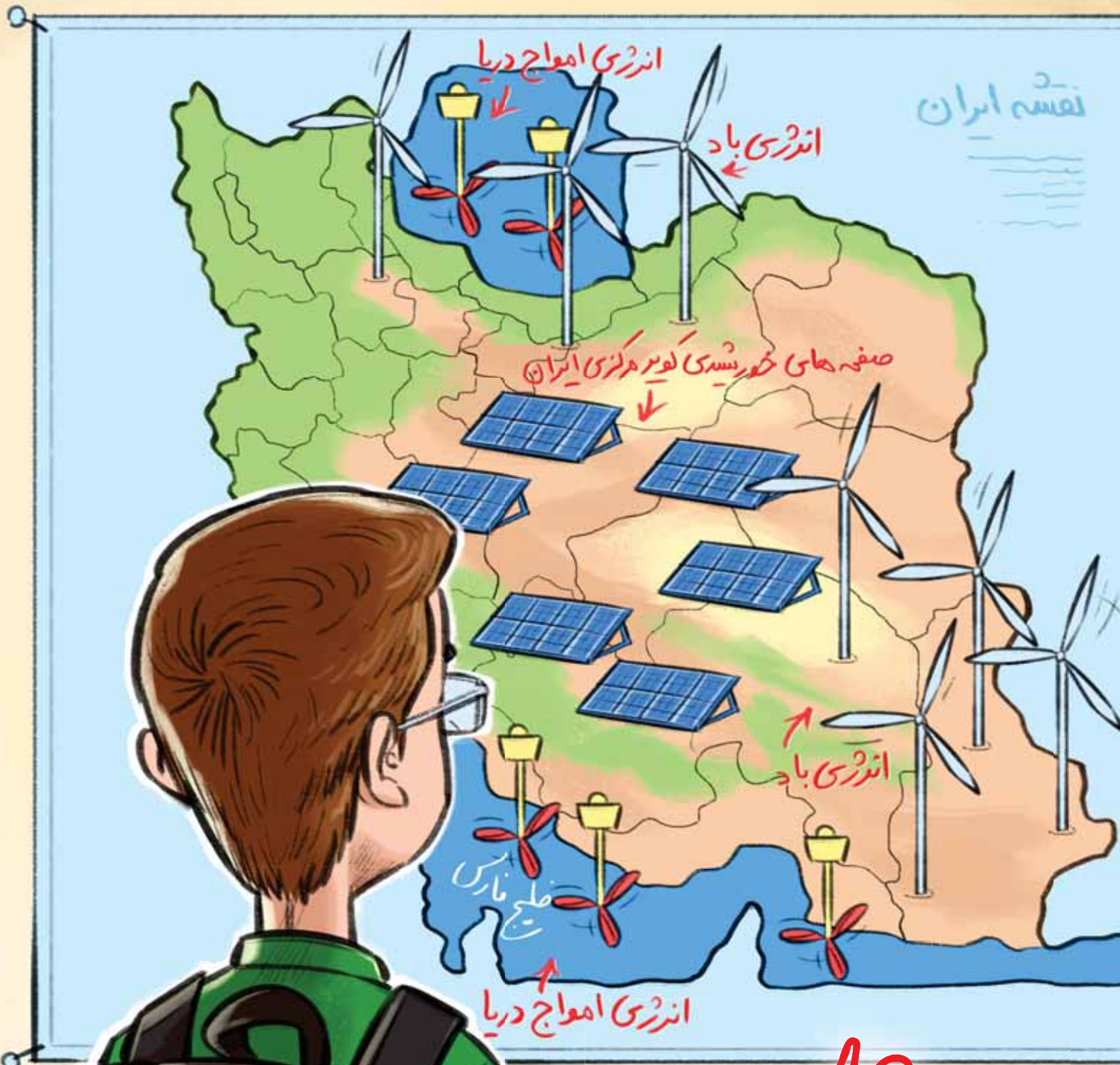
خاطره‌ای از بهاء‌الدین خرمشاهی

■ نفیسه مرشدزاده

گاهی رد پایی از تخصص و شغل افراد موفق، در ساعات بیکاری و تنهایی‌شان هم پیداست. واقعیت این است تنها زمانی حرفه فرد به کنج خلوتش راه می‌یابد که او در زمینه و حوزه کاری‌اش غرق باشد. طوری که بیکاری و فراغت برایش بی‌معنا شود. اصلاً یکی از دلایل موفقیت مشاهیر این است که شخصی‌ترین زمان زندگی‌شان را مستقیم یا غیرمستقیم در همان مسیر اصلی و حرفه‌ای می‌گذرانند. بهاء‌الدین خرمشاهی نمونه‌ای از نویسندگان و پژوهشگران معاصر پرکار است که از این قاعده مستثنا نیست. استاد خرمشاهی در خاطره زیر از اتفاق ساده‌ای در زندگی روزمره گفته که ناخودآگاه ذهن او را به علایقش یعنی شعر وصل کرده است.

روزی به انباری جنب حیاط خلوت رفته بودم. دیدم تابش نور خورشید از سه‌چهار سوراخ دیوار انباری به‌نحوی است که ستونی از نور غبارآلود به درون تاریکی انباری می‌تابد. حاصل آنکه وضع تابش نور خورشید در آن انباری نیمه‌تاریک به‌نحوی بود که مشاهده‌های جدید را برایم ممکن ساخت و آن این بود که وقتی با دو انگشت گرد کرده سپابه و شست دست راستم به گوشه‌ای از آستین کتیم یا زانوی شلوارم تلنگر زدم، دیدم که بر اثر آن تلنگر، درست مانند جرقه‌های نورانی که از زیر چرخ سنباده چاقوتیز کنی به جلو پرتاب و افشاند می‌شود، یک مشت غبار به جلو پرتاب می‌شود که متشکل از صدها و بلکه هزاران ذره نورانی یعنی مشتعل و روشن است که هریک هشت‌ده ثانیه ستاره‌وار روشن است و پیش می‌رود، سپس خاموش می‌شود و لاشه خاکستری‌اش به زمین فرو می‌ریزد. طبعاً در هر تلنگری که هر کس به هر شیء مناسب و حتی نامناسب بزند، همین کهکشان مرئی نامرئی به راه می‌افتد. اما نورپردازی اغلب جاها به‌نحوی است که ما با چشم عادی و از آن مهم‌تر با نگاه عادی و در روشنای عادی، متوجه آن نمی‌شویم. باری، از اینکه از یک اصطکاک عادی و بی‌اهمیت، این همه ستاره ریز و نورانی و مشتعل به هوا برمی‌خیزد و آتش‌بازی کوچکی به راه می‌اندازد، غرق در وجد و حال می‌شدم و حالا نیز خاطره‌اش برایم شیرین و دل‌چسب است. مناسب‌ترین عبارت برای تعبیر این تجربه علمی تفریحی من این بیت معروف از ترجیع‌بند هاتف اصفهانی است که می‌گوید: دل هر ذره‌ای که بشکافی، آفتابیش در میان بینی. و خود بر وزن آن می‌افزایم: چون تلنگر زنی به توده کاه، نیک بنگر که کهکشان بینی.





انرژی امواج دریا

انرژی باد

صفحه‌های خورشیدی

نقشه ایران

انرژی باد

انرژی امواج دریا

پژوهش و فناوری
رشد جوان



از رویاهای رنگی تا واقعیت رشته‌های هنری «نقاشی»

درس اول:

جداً فکرمی کنید برای آمدن به دانشگاه هنر باید تپ زد؟

فاطمه یوسفزاده، صادره از هنر دانشگاه تهران، اولین درخواستی که از خوانندگان این صفحه دارد این است که خودشان را «تابلو» نکنند. چراکه بچه‌های ترم یک تا سه، دقیقاً به‌واسطه نوع لباس پوشیدنشان متمایز هستند!

درس دوم:

در هشت ترم دوران کارشناسی هنر، درس هم می‌خوانند؟

در چارت درسی ترم اول مبانی طراحی پایه را گنجانده‌اند تا بچه‌هایی که از سایر رشته‌ها آمده‌اند، سختشان نباشد؛ اما اگر شما از هنرستان سر از دانشگاه درآورده باشید، این دوره را به‌سختی خواهید گذراند. چراکه مثلاً نقاشی شما در حد گوستاو است و باید اصول کشیدن چشم چشم دو ابرو را یاد بگیرید. ترم دوم، در واقع باید طراحی تخصصی‌تر بشود، اما مینا و سارا معتقدند نمی‌شود و تنها تفاوتش با ترم اول اضافه‌شدن واحدهای عکاسی و حجم و چاپ و... است. در ترم سوم بالاخره دروس مرتبط با نقاشی آغاز می‌شود و در کنار آن واحدهای چاپ و حجم و عکاسی را نیز کمی تخصصی‌تر دنبال می‌کنید.

بقیه ترم‌ها: در «بقیه ترم‌ها» یک‌سری اصول تاریخ نقاشی و دروس عمومی تاریخ هنر و... خواهید داشت؛ البته دروس عمومی محبوب همه دانشجویهاست، دانشجویهای همه دانشگاه‌های ایران هم که به‌جای خود!

ترم‌های آخر نیز به تجزیه‌تحلیل و نقد آثار هنری، نقاشی در دنیای کودکان، آموزش نقاشی به کودکان و... اختصاص دارد. فراموش نکنید شما در این رشته، از همین دوران کارشناسی واحد «پایان‌نامه» دارید.

درس سوم:

تفاوت دوران کارشناسی و ارشد رشته نقاشی چیست؟

به‌صورت کلی در همه رشته‌های هنری، دوران کارشناسی، دوران «عملی‌تری» محسوب می‌شود. چراکه هشت ترم فرصت دارید تا علاوه بر رشته تخصصی‌تان با مبانی رشته‌های مختلف، مثل عکاسی، هنرهای تجسمی، چاپ و... آشنا بشوید؛ اما به‌صورت مشخص درباره رشته نقاشی، می‌توانید در سه گرایش پژوهش هنر، نقاشی و تصویرسازی ادامه تحصیل بدهید که به‌دلیل محدودیت کلمه، اجازه توضیح بیشتر درباره این سه گرایش را ندارم و پیشنهاد می‌کنیم ده دقیقه درباره رشته‌ای که دوست دارید، در گوگل جست‌وجو کنید تا متوجه تفاوت چارت درسی و بازار کار گرایش‌های مختلف آن بشوید.

پن / فوت کوزه‌گری: زمانی که می‌خواهید درباره رشته‌ای تحقیق کنید، سراغ شبکه‌هایی بروید که کامنت بیشتری از «مخاطبان تحصیل‌کرده در همان رشته» می‌گیرند. به نظرات یکی دو نفر که اصولاً بچه‌های درس‌خوان دانشگاه‌ها یا همان‌هایی که روی جلد گاج و قلم‌چی هستند، بسنده نکنید؛ علایق، استعدادها،

■ زهرا صنعتگران ■ عکاس: غلامرضا بهرامی و این هم آخرین شماره امسال! دم تابستانی گفتیم شاید هوس تغییر رشته به سران زده باشد، شاید بخواهید سه ماه درس‌های مرتبط با هنر را بخوانید، شاید بخواهید جوگیر و پشیمان بشوید و خلاصه وسط گیرودار امتحانات گشتیم و بالاخره از زیر سنگ هم که شده دو خواهر و یک غریبه نقاشی خوانده پیدا کردیم تا کلکسیون معرفی رشته‌هایمان بدون هنر نماند. سارا و مینا در دانشگاه الزهرا درس خوانده‌اند و فاطمه، در دانشکده هنر دانشگاه تهران. اما راستش این شماره صرفاً مربوط به دانش‌آموزان علاقه‌مند به هنر نیست؛ سه ماه زمان دارید برای تصمیم‌گیری درباره انتخاب رشته. کمی فوت کوزه‌گری به این مصاحبه اضافه کردیم تا با فکر کردن به انتخاب‌هایی که سر راهتان است، تابستانتان را رنگی‌تر کنیم. جدای از آن، آگهی استخدامی نیز در لابه‌لای ستور این چند صفحه گنجانده‌ایم. خودتان، خانواده‌هایتان، خواهر، برادر، دوست، آشنا... دنبال کار نیمه‌وقت تابستانی نمی‌گردید؟

آگهی استخدام

قطعاً تعداد کد رشته‌های داخل دفترچهٔ سنجش بیش از نه رشته و ده دانشگاه است و حتماً دوستان، فک و فامیل و همسایه‌های شما تجربیات متفاوت تری از سال‌های تحصیل در هر رشته‌ای دارند. پیشنهاد کاری مجلهٔ رشد این است: ما در ازای جمع‌آوری و تحویل این تجربیات، به شما حق‌التحریر پرداخت می‌کنیم و شما می‌توانید با انجام دادن این پروژه برای خودتان، برای دوستانتان و برای ما تبدیل به دانش‌آموزان مفید بشوید. راه‌های ارتباطی مجله در صفحهٔ اول و گلبه‌گله در باقی صفحات و اینترنت و سایت رشد و هم‌جا نوشته شده است. و اما برویم سراغ پاسخ سؤال دوم: «کو کار؟»

از این فیلم‌های ماجراجویی‌طور که هواپیمایی در شهری متروک و خالی از سکنه سقوط می‌کند دیده‌اید؟ یا مثلاً سریال خانواده‌ای که در جزیره‌ای فراموش شده گیر افتاده باشند؟ برای من داستان دانشگاه، داستان سرپناهی، اگرچه مخروبه، در جزیره‌ای متروک است؛ چه در زمینهٔ رشته‌های هنری و چه سایر رشته‌ها. خیالتان راحت: هیچ بهشتی در کار نیست! و من در پاسخ به سؤال «کو کار؟» فقط می‌توانم خیلی واقع‌گرایانه، اما فلسفی، بگویم هیچ کاری وابسته به مدرک فارغ‌التحصیلی شما در دانشگاه پیدا نمی‌شود. حتی بهترین دانشگاه‌های ما در ایران ایدئال مطلق نیستند؛ اما گاهی مثل همان سرپناه‌های مخروب و همان کاروانسراهای قدیمی، سقف ساده‌ای می‌شوند تا زمان بیشتری برای فکر کردن به راه نجات داشته باشیم. زمانی که بپذیریم در این جزیره تنها دارایی ما همین است، کمتر توی ذوقمان می‌خورد و احتمالاً می‌توانیم با جان بیشتری برای کمی سروسامان دادن به وضع فاجعه‌بارش و بهترین استفاده از همین حداقل‌ها تلاش کنیم.

ظرفیت کار عملی، شیوهٔ ارتباطات اجتماعی و... در هر کدام از ما متفاوت است. دانشگاه ترکیبی از همهٔ این‌هاست و صرفاً اینکه در سایت فلان آموزشگاه کنکور دربارهٔ فلان رشته و بازار کارش بنویسند، کافی نیست. گاهی پستی در صفحهٔ اینستاگرام، توئیتر یا وبلاگ یکی از دانشجویان یا فارغ‌التحصیلان پزشکی، و کالت، نقاشی و... (که سایر دانشجویان سایر دانشگاه‌ها هم درباره‌اش نظر داده‌اند) دید بهتری به شما می‌دهد. به علاوه می‌توانید در سایت خود دانشگاه‌ها نیز چارت درسی رشته‌های مختلف را پیدا کنید و لاقلاً یک بار قبل از ورود به دانشگاه ۶ یا ۷ تا از کتاب‌های آن ۱۳۶ واحد کارشناسی را از کتابخانه امانت بگیرید، ورق بزنید و ببینید واقعیت آن رشته به ظاهر رؤیایی چقدر به علایق شما نزدیک است. حداقل سه ماه فرصت دارید. گشتن در صفحات و کامنت‌های این دانشجویان، فارغ‌التحصیل‌ها و... واقعاً کار سختی نیست!

درس چهارم: سوالات اقتصادی - فلسفی برای همه رشته‌های هنری و شاید... همه رشته‌ها!

قبل از هر چیز... هزینه! بد نیست بدانید تحصیل دانشگاهی در رشته‌های هنری اصلاً «کم‌خرج» نیست. این را نگفتم تا ناامیدتان کنم؛ اما اگر به فکر تحصیل در این رشته هستید، حتماً به فکر منبع درآمد برای خودتان باشید. پدر و مادرها موظف نیستند تا ابد جور فانتزی‌ها و علایق ما را بکشند. تهیه یا اجارهٔ دوربین، آماده کردن متریاک برای تحویل پروژه‌های هر ترم (اعم از بوم، رنگ، متریاک حجم‌سازی و...)، چاپ عکس برای ژورنال‌ها و هزاران خرج و مرج دیگر از هزینه‌های تحصیل در این رشته است. کسی که برای دل خودش نقاشی می‌کند، نیازی به تحویل همهٔ این پروژه‌ها در زمان بندی مشخص یک ترم ندارد.

جدای از هزینه‌ها، تا حدی نیز باید به درآمد فکر کنید. رسیدن به درآمد مطلوب در رشتهٔ هنر به هزاران عامل بستگی دارد. زمان کافی برای کار کردن در کنار دانشگاه دارید؟ آثارتان به فروش می‌رسد؟ جامعهٔ ما به اندازهٔ کافی علاقه‌ای به تهیهٔ تابلوهای اورجینال دارد؟ درآمدتان ثابت خواهد بود یا فصلی؟ به لحاظ روحی توان افسردگی‌های فصلی به ته دیگ خوردن کف‌گیرتان را دارید؟

ممکن است در ادامه برسید؛ مگر اوضاع باقی رشته‌ها بهتر است؟ و اصلاً «کو کار»؟

در پاسخ به سؤال اول: نه شماره مصاحبه دربارهٔ نه رشتهٔ غول آماده کردم که شماره آخری این سؤال را بکنید؟ آرشو داخل سایت «رشد مگ. آی آر» را رایگان بارگذاری کرده‌اند برای خواهر پدر من؟! پدرم در آمد تا نفر نفر این سی فارغ‌التحصیل را پیدا کنم. حداقل با شصت هفتاد نفر تماس گرفتیم و هزار بار جلسات لغو شد تا به این آرشو، تأکید می‌کنم رایگان، برسیم بعد شما زحمت خواندنش را هم نمی‌کشید؟ حتماً باید مثل من و خیلی‌های دیگر حداقل دو سال اشتباهی در یک رشتهٔ اشتباه و یک دانشگاه اشتباه درس بخوانید و بعد از انصراف، تازه یادتان بیفتد که ای بابا... کاش تحقیق کرده بودیم؟ وسط همین نق‌زدن، تا یادم نرفته اجازه بدهید آگهی استخدام این شماره را رو کنم



✦ سارا یوسف زاده
✦ رتبه ۳۲۶ دانشگاه الزهرا
✦ معدل دیپلم ۱۸



✦ مبینا حیدری
✦ رتبه ۳۱۵ دانشگاه الزهرا
✦ معدل دیپلم ۱۷/۵

برعکس مبینا و فاطمه، انتخاب سارا باید بین تجربی یا هنر شکل می گرفت. انتخاب سارا در رشته هنر، شاید در هموارتر شدن مسیر خواهرش بی تأثیر نبود. ممکن است انتخاب‌های شما هم مسیر زندگی نسلی را تغییر بدهد!

سارا اصراری به اینکه شغل مرتبط با هنر داشته باشد ندارد و قرار هم نیست در کنکور ارشد شرکت کند. از فضای رقابتی و تک‌جنسیتی دانشگاه زده شده و ترجیح می‌دهد بیشتر وسط واقعیت جامعه دست‌وپا بزند نه در محیطی ایزوله و ازپیش تعریف‌شده.

دلیل آمدن مبینا به رشته هنر این بود که حوصله تجربی یا ریاضی خواندن نداشت! می‌گوید خانواده‌اش به‌صورت چهل، شصت بین ریاضی و تجربی تقسیم شده بودند و حتی یک نفر هم اهل فیلم و کتاب بینشان پیدا نمی‌شد. او به‌دلیل محدودیت رشته‌ها، مجبور می‌شود در هنرستان نزدیک به منزلشان گرافیک بخواند و برایش عجیب بود که چطور همان بچه‌هایی که در تمام دوران تحصیل «بچه‌های شر و تنبل» خطاب می‌شدند، آن‌قدر با تمرکز سر اجرای پروژه‌هایشان وقت می‌گذارند؟ اتفاق بامزه داستان مبینا این است که تغییر مسیرش، در چارچوب خانواده‌اش نیز اثر می‌گذارد و حالا پدرش استعدادهای نهفته خود را کشف کرده و چه در عکاسی، چه نقاشی، پایه‌پای مبینا حرکت می‌کند.

«ایراد رشته ما هزینه‌هاش

بود. من از زمان هنرستان دوربین و رنگ و خیلی از متریالا رو داشتیم؛ اما راحت، هر ترم بین چهارصد هزار تومان تا یک میلیون هزینه رنگ و بوم و... می‌شد. برای نمایشگاه‌زدن، هر فرد حداقل سه میلیون می‌ده؛ تازه اگر به فروش برسه! شغل مرتبط با رشته ما، در واقع بینانه‌ترین حالتش آموزششه. می‌ری آموزش می‌بینی، آموزش میدی، شاگردات که آموزش دیده بودن، می‌دن معلم می‌شن و... مثل یه لوپ تکرار می‌شه. به‌نظرم باید از این دور باطل که تو فضای دانشگاهی و تقریباً برای بیشتر رشته‌ها به وجود میاد خارج شد. من اگر شغل مرتبط با رشته‌ها به وجود میاد خیلی خوشحال می‌شم؛ اما اگر پیدا نشه هم، لزوماً درگیر این نمی‌مونم که فقط معلم یا استاد دانشگاه بشم.»

«به‌نظر من نیازی

نیست برای کار کردن

تو حوزه نقاشی حتماً وارد

دانشگاه بشید. کلاس رفتن مهمه.

حتی ما هم که نقاشی رو آکادمیک

می‌خونیم، تو کلاس‌های آزاد بیرون

ثبت‌نام کردیم و کلاً این خیلی مهمه که

مطمئن باشید با دانشگاه خالی امکان نداره به

جایی برسید. همون ترمای اول که درسا تکراری‌ان،

پایه‌تون رو توی کارهای دیگه قوی کنید. من شاید وارد کار

انیمیشن‌سازی بشم. شاید هم یه کار اداری بگیرم تا حداقل درآمد

داشته باشه و در کنارش نقاشی رو ادامه بدم. اما از اینکه رشته تحصیلی‌م هنر

بود راضی‌ام. بهم خوش گذشت. تنوع داشت. با چند تا حرفه مختلف در حد مبانی

آشنا شدم و حالا یه کمی، مولتی‌مدیام و دیگه دستم اومده که از بین این رشته‌های

هنری مختلف، تو کدوم رشته می‌تونم وقت و انرژی بیشتری بذارم.»

«من کلاً هیچ‌وقت خیلی به خودم سخت نمی‌گرفتم. زمان هنرستان درسای تصویرسازی و عکاسی رو بیشتر دوست داشتم، فقط به همین خاطر که آزادتر بودن. اما این سخت‌نگرفتن سر کنکور سخت شدا ما تا سال سوم، نهایتاً دوسه تا درس تئوری داشتیم. بعد سال آخر، بدون اینکه مثل بقیه رشته‌های نظری به درس خوندن عادت کرده باشیم، مجبور شدیم روزی ده ساعت از بین منابعی که حتی مشخص نبودن، درس بخونیم. دانشگاه هم که تو همان ترم‌های اول ما رو سرخورده کرد. بچه‌های خوابگاهی فضای کافی برای تمرین‌های کارگاهی شون نداشتند. یکی صبح کار می‌کرد، یکی شب و نظم خوابشون به هم ریخته بود. ما هم که مشکل خوابگاه نداشتیم، سرخورده شدیم چون دو ترم همه درس‌های هنرستان برامون تکرار شد. اما با اینکه رشته ما به‌طوری بود که می‌شد از زیر کاراش در رفت، باز هم کسی تو این رشته موفق می‌شد که از خودش کار می‌کشید. احتمالاً به خاطر همین بچه‌های رشته‌های دیگه تو کنکور هنر راحت قبول می‌شن. اونا یاد گرفتن درس بخونن و چیزایی که واسه ما عادی شده (مثلاً اینکه درس عملی داشته باشیم به جای مسئله) باعث می‌شه سر ذوق بیان و بیشتر تمرین کنن.»

+ فاطمه یوسفزاده
+ رتبه ۸۴ هنر دانشگاه تهران
+ معدل دیپلم ۱۸/۵

فاطمه از بچگی تکلیفش با نقاشی مشخص بود و در همان دورانی که پدر و مادرش، مثل همه پدر و مادرها، نگران نان‌وآب‌داربودن رشته تحصیلی فرزندشان بودند، او هم، مثل همه فرزندها، با پافشاری سر از هنرستان گرافیک درمی‌آورد. با این حال، در همان چند سال هنرستان متوجه می‌شود به درد این رشته نمی‌خورد و نظم و قالب‌مندی گرافیک راست کارش نیست! از نظر فاطمه گرافیک به منطبق شدن با سلیقه سفارش‌دهنده، اجراهای تمیز و عادت کردن به ایرادهای بنی‌اسرائیلی نیاز دارد. برای همین تصمیم می‌گیرد تا کارگاهی شخصی راه بیندازد و به‌جز نقاشی، ویدئوآرت، چیدمان، کار برای جشنواره‌ها و... را نیز به برنامه‌اش اضافه کند.





گلاب به رویتان

علی خالقی

راه کارهایی برای دوستی پایتیم و دستشویی و حمام

نشستی، دیگر بس است!

خیلی وقت‌ها شیرهای آبی را دیده‌ایم که چکه می‌کنند و ما خیلی وقت‌ها اهمیتی نمی‌دهیم و اگر خیلی اهمیت‌دهنده باشیم، به خودمان می‌گوییم: مگر چقدر آب این‌طوری هدر می‌رود؟! اما آماری نشان می‌دهد که از شیر آبی که به مدت یک هفته نشستی داشته باشد، حدود ۱۸۲ لیتر آب هدر می‌رود.



دوش بله، وان نه

حتماً خیلی کیف می‌دهد که مدت طولانی وقت‌مان را در داخل وان سپری کنیم؛ اما از طرف دیگر می‌خواهیم آدم سبزی باشیم و آیندگان از اینکه ما آن قدر به فکر ماندن ذخایر آبی برای آن‌ها هستیم از ما راضی باشند. باید این حقیقت را بپذیریم که هفت بار دوش گرفتن، با یک بار استفاده از وان پر از آب برابر است! پس دوش بگیریم، وان نگیریم!



لطفاً ببندیم!

چیزی که می‌خواهیم بگوییم احتمالاً بارها در مدرسه، در تلویزیون و در پوستره‌های مصرف بهینه شنیده و دیده‌اید. ولی خب حتماً چیز مهمی است که آن قدر همه، از جمله خودم، تکرار می‌کنند. لطفاً زمانی که دندان‌هایتان را مسواک می‌زنید، آن آب زبان‌بسته را که دارد همین‌طور بدون استفاده می‌رود که می‌رود که می‌رود که می‌رود، ببندید و ببندیم؛ همین!



توالت نگو...

منبع ذخیره سیفون‌ها به خصوص سیفون‌های غیراستاندارد، آب خیلی زیادی در خود جا می‌دهند که واقعاً آن همه آب به کار نمی‌آید. فقط به جیب شما و من و خانواده چشم دوخته است و همان طور که می‌دانیم مصرف آب را افزایش می‌دهند. برای گول زدن سیفون می‌توانیم یک بطری آب‌معدنی بزرگ یا کوچک را پر از آب کنیم و بگذاریم داخل منبع آن. این‌طوری همیشه آن بطری، ۱/۵ لیتر از حجم منبع را پر می‌کند و منبع سیفون ۱/۵ لیتر کمتر آب در خودش جمع می‌کند. اگر هم از دست‌شویی فرنگی استفاده می‌کنیم از آن‌هایی استفاده کنیم که کم‌جریان‌اند و به دو دکمه برای تخلیه سیفون مجهز هستند.





دوش کم جریان

بنا بر آمار جهانی، هر خانواده چهار نفره با استفاده از دوش کم جریان می‌تواند صد و شصت هزار لیتر در سال، در مصرف آب صرفه جویی کند. خدا را شکر، تکنولوژی این دوش‌ها در کشور ما هم وجود دارد و یکی دو شرکت آن را تولید می‌کنند. با جست‌وجویی ساده در دنیای الکترونیک می‌توانیم آن شرکت‌ها را پیدا کنیم.



اصلاح هوشمندانه!

برای اصلاح باغچه‌ها لازم نیست هر بار آن را زیر شیر آب بگیریم؛ فقط کافی است یک لیوان آب داغ با خودمان داشته باشیم تا با چند بار تکان دادن تیغ در آن برای ادامه کار آماده باشد.



اسپایدر گیاه

گیاه عنکبوتی یا گل عنکبوتی که در خیلی از گل‌فروشی‌ها وجود دارد، گیاه مناسبی برای حمام و دستشویی‌هاست. هم رطوبت را جذب می‌کند و هم باعث می‌شود همواره هوایی تازه جریان داشته باشد.

پنجره‌ها را باز کنیم!

حمام جای مرطوبی است و قارچ‌ها هم عاشق رطوبت هستند. فکر نکنیم که همه قارچ‌ها بزرگ‌اند و مشاهده می‌شوند؛ بعضی‌ها ایشان آن قدر ریزند که باید با میکروسکوپ دید. ما معمولاً برای اینکه این قارچ‌ها و گاهی لجن‌های ریز لای کاشی‌ها را از بین ببریم، مجبوریم از پاک‌کننده‌های خیلی قوی که بعضی‌ها ایشان اسیدهای قوی دارند، استفاده کنیم. اما بیا بید پنجره کوچک حمام را باز بگذاریم تا قارچ‌ها خیلی دیرتر بتوانند رشد کنند و وقتی رشد کردند، می‌توانیم به جای پاک‌کننده‌های مضر شیمیایی، از سرکه سفید برای پاک کردن کاشی‌ها و دیوار استفاده کنیم. البته دقت کنید، هیچ‌وقت سرکه سفید و مواد شیمیایی پاک‌کننده حمام را با هم قاتی نکنید؛ چون واکنشی بسیار سمی از خودشان نشان می‌دهند.



اگر چیزی را با بازی یاد بگیریم، ممکن نیست آن را ساده از یاد ببریم؛ زیرا خاطره لذت بخشی آن همیشه با ما همراه است. بازی، ورزش، مسابقه و فعالیت های گروهی، همگی می توانند چیزهایی را به ما بیاموزند که در کلاس های درس معمولی یادگرفتنی نیستند.

مخصوص بچه ها نیست. همه ما به بازی نیاز داریم. ولی تا به حال کسی را دیده اید که به زور بازی کند؟ بازی به میل و اختیار با هدف سرگرمی و تفریح است. وقتی پای علم به بازی باز می شود، این هدف می تواند از این هم فراتر برود و فعالیتی باشد که به یادگیری هم کمک کند.

■ زهرا ابراهیم پور

با شنیدن کلمه «بازی» یاد چه چیزی می افتید؟ شما هم مثل بعضی ها فکر می کنید بازی برای بچه هاست؟ یا حتی از بازی کردن خجالت می کشید؟
در تعریف های علمی، بازی

وقتی پای علم

به دنیای بازی ها باز می شود

علم بازی

چه بازی، کجا؟



۱ جایزه اسباب بازی علمی
(Science Toy Award) انگلستان

جایزه ای است که سالانه به برترین اسباب بازی های علمی ای داده می شود که دانشمندان و مهندسان، آن ها را تأیید کنند و میان دانش آموزان ابتدایی بیشترین رأی را بیاورند. بعد این اسباب بازی ها در موزه علم به نمایش گذاشته می شوند. هدف از این کار افزایش علاقه کودکان به موضوع های علمی، مهندسی و ریاضی (STEM) است و اینکه دوست داشته باشند در خانه با اسباب بازی هایی بازی کنند که بر پایه علم ساخته شده اند.

۲ جایزه دانش خلاق سونی
(SCSA) سنگاپور

بزرگ ترین مسابقه ساخت اسباب بازی در سنگاپور برای دانش آموزان مقطع ابتدایی که از سال ۱۳۷۷ تا به حال، مرکز علم سنگاپور و شرکت سونی آن را پشتیبانی می کنند. این مسابقه همه ساله در ورده سنی برگزار می شود. خلاقیت و بازی با چاشنی علم، این مسابقه را برای دانش آموزان هیجان انگیز می کند.

۳

شهر آینده
..... آمریکا

«چطور می توانیم دنیا را جای بهتری بسازیم؟» مسابقه با این سؤال آغاز می شود. مسابقه ای برای علاقه مندان بچه ها به مهندسی. در فعالیتی گروهی که توانمندی های دانش آموزان کلاس ششم تا هشتم را در زمینه علوم، ریاضی، فناوری، مهندسی و هنر محک می زند. آن ها شهرهای ایدئال آینده خود را تصور و طراحی و مدل سازی می کنند.



future City
COMPETITION



بازی مجازی

3000000 دلار

مؤسسه بازی‌های آموزشی در دانشگاه MIT، سه میلیون دلار کمک مالی از مؤسسه تا ششم در آن شرکت می‌کنند و اصول و نظریه‌های علمی را مستقیماً کاوش می‌کنند. هدف این رویداد، ایجاد فضایی سرگرم‌کننده است که دانش‌آموزان بتوانند در آن استعداد علمی خود را به نمایش بگذارند و به ادامه تحصیل در رشته‌های علمی یا اشتغال در این زمینه‌ها علاقه‌مند شوند.

بازی‌های علمی، نوعی مسابقه تعاملی است که به کودکان این امکان را می‌دهد تا بررسی کنند که علم چگونه در زندگی روزمره تأثیرگذار است. آن‌ها با بازی‌های گروهی و چالش‌هایی که جنبه جذاب و سرگرم‌کننده علم را نشان می‌دهد، روحیه کار تیمی خود را هم تقویت می‌کنند.

www.zooniverse.org

زونیورس - شهروند علم

در زونیورس، هرکس می‌تواند پژوهشگر باشد؛ پایگاه آنلاینی هست که در آن، آدم‌ها با هر سطح از دانش و تخصص، فقط اگر علاقه داشته باشند، می‌توانند در پروژه‌ها مشارکت کنند و برای این کار تنها به کامپیوتر نیاز دارند. این پژوهش‌ها هم جنبه سرگرمی دارند، هم می‌توانند بخشی از تحقیقات دانشگاهی را شکل دهند.

مهندسی برای سرگرمی

ASCE (جامعه مهندسی عمران آمریکا)

www.asceville.org/just_for_fun.html

در این سایت، تعدادی بازی آنلاین و فعالیت‌های علمی تفریحی ارائه شده است که دانش‌آموزان را با مهندسی عمران آشنا می‌کند. بازی‌هایی مانند چالش پل، چالش آسمان‌خراش، مهندسی زلزله و فعالیت‌هایی مثل ساخت پل کاغذی، برج لیوانی و... در این سایت گردآوری شده‌اند.

www.science-sparks.com

بازی‌ها و آزمایش‌های علمی

Science Sparks (جرقه‌های علم)

بعضی وقت‌ها دلمان می‌خواهد آزمایش‌های علمی را با بازی ترکیب کنیم و در وقت‌های آزاد، برای خودمان، کودکان یا دیگران سرگرمی علمی ترتیب بدهیم، حتی در آشپزخانه. در سایت ساینس اسپارکز، فهرستی از ایده‌هایی را خواهید دید که چنین فرصتی را فراهم می‌کنند.

نمونه‌های ایرانی همین سایت را هم داریم که می‌توانند راهنمای خوبی برای یافتن ایده بازی و سرگرمی علمی برای کودکان و نوجوانان باشند:

www.shidshad.com



نجات تخم‌مرغ

Science Sparks (جرقه‌های علم)

حتماً با مسابقه «نجات تخم‌مرغ» که در کشور ما هم برگزار می‌شود آشنا هستید. می‌شود با تخم‌مرغ بازی‌های زیادی انجام داد که برای کودکان و دانش‌آموزان، هم سرگرمی است و هم آموزش قوانین علمی. بازی‌هایی مثل پراندن تخم‌مرغ از کاسه‌ای به کاسه دیگر، ساخت خلأ با استفاده از تخم‌مرغ یا مکیده شدن تخم‌مرغ پخته داخل یک بطری.

در مسابقه نجات تخم‌مرغ، افراد می‌کوشند تا یک تخم‌مرغ خام را در محفظه‌ای جا بدهند. طوری که اگر محفظه از ارتفاعی بیفتد، تخم‌مرغ نشکند. خلأیت در انتخاب مواد برای ساختن محفظه و طراحی عملیات نجات در این مسابقه حرف اول را می‌زند.

بازی‌های علمی

(Science Games) کانادا

۵



چالش جهانی مقوا

..... سراسر دنیا

۴

جنبشی که از فیلم مستند یازده دقیقه‌ای آغاز شد. مستندی درباره کین، پسرچه‌ای نه‌ساله که با جعبه‌های مقوایی و وسایل معمولی، برای خودش بازی‌خانه‌ی ساخت و الهام‌بخش خیلی‌ها شد. چالش کارتن حالا در کشورهای مختلف دنیا برگزار می‌شود و بچه‌ها با کارتن و وسایلی که دم دست دارند و مهم‌تر از همه، با خلاقیتشان، چیزهایی می‌سازند که با آن‌ها بتوانند مسئله‌ای را حل کنند.



877240

شرکت‌کننده از سراسر جهان!

در 80 کشور دنیا برگزار می‌شود.



دل هر ذره را که بشکافی...

ساختمان ژنراتور دیزل اضطراری، زیر سیستم ۱

ساختمان جانبی رآکتور

سیستم‌های تصفیهٔ پساب فعال، آب استخر سوخت، گازهای خروجی از دودکش، آب مدار اول، رختکن و دوش پرسنل در اینجا قرار دارند.

مولد بخار

آب خروجی از رآکتور، حال به‌عنوان منبع حرارتی چهار دستگاه مولد بخار عمل می‌کند. در مدار دوم، هر مولد در هر ساعت، ۱۴۷۰ تن بخار آب با دمای ۲۷۸ درجهٔ سانتی‌گراد و فشار ۶/۲ مگاپاسکال تولید می‌کند. سپس، فشار بخار افزایش پیدا می‌کند و برای تولید برق به اتاق توربین فرستاده می‌شود.

ذوالفقار دانشی

آیا می‌دانید که برق در کشور ما چگونه تولید می‌شود؟ ظرفیت نامی نیروگاه‌های کشور تا زمستان ۱۳۹۷، حدود ۷۸ گیگاوات (هر گیگاوات معادل یک میلیارد وات است) اعلام شده که از آن مقدار، حدود ۶۸ گیگاوات عملیاتی است؛ زیرا همهٔ نیروگاه‌ها هم‌زمان فعال نیستند. بار اصلی تولید برق کشور بر عهدهٔ نیروگاه‌های حرارتی است؛ نیروگاه‌های بخار، گازی، سیکل ترکیبی و دیزلی که ماه‌ها بی‌وقفه مشغول به کار هستند و با سوزاندن نفت و گاز، آب را به جوش می‌آورند و با نیروی بخار پرفشار، توربین‌های متصل به ژنراتور برق را می‌چرخانند. نیروگاه‌های حرارتی و برق‌آبی ده‌ها سال است که وظیفهٔ تأمین انرژی الکتریکی را در بیشتر کشورهای بر عهده دارند؛ اما پس از جنگ جهانی دوم، برخی کشورها تصمیم گرفتند از منبع انرژی دیگری برای تولید برق استفاده کنند: شکافت هسته‌ای.

ساختمان تغذیهٔ آب اضطراری

موقعیت مناسب

خنک‌سازی رآکتور هسته‌ای، یکی از مهم‌ترین پارامترهای ایمنی استفاده از انرژی هسته‌ای است و دسترسی به منابع آب، در تعیین محل احداث نیروگاه اهمیت فراوانی دارد. به همین دلیل نیروگاه اتمی بوشهر در ساحل خلیج فارس احداث شده است.

قلب رآکتور

سوخت نیروگاه، دی‌اکسید اورانیوم با غنای متوسط ۳/۶ درصد است که به شکل قرص‌های ۱/۵ کیلوگرمی درون غلاف‌های لوله‌ای از جنس زیرکونیم نگهداری می‌شود. با کنار هم گذاشتن ۳۱۱ میلهٔ سوخت، یک «مجتمع سوخت» ساخته می‌شود. ۱۶۳ مجتمع سوخت درون قلب رآکتور جای می‌گیرند تا در مجموع، ۸۰ تن سوخت اورانیوم برای ۷۰۰۰ ساعت پیوسته، انرژی رآکتور را تأمین کنند.

اتاق توربین

توربین‌های فشارقوی و فشار ضعیف، انرژی بخار داغ را به انرژی مکانیکی تبدیل می‌کنند و ژنراتور برق را می‌چرخانند. بخار آب ابتدا با فشار ۶۰ اتمسفر و دمای ۲۷۴ درجهٔ سانتی‌گراد وارد توربین فشارقوی می‌شود و آن را با سرعت ۳۰۰۰ دور در دقیقه به چرخش درمی‌آورد.

و با توسعه این نیروگاه‌ها و کاستن از نیروگاه‌های سوخت‌فسیلی، می‌توان به مهار تغییرات اقلیمی امیدوار بود. از سوی دیگر، انرژی هسته‌ای در مقایسه با نیروگاه‌های سوخت‌فسیلی به مراتب امن‌تر است؛ چراکه وقتی آمارهای مرتبط با منابع انرژی را برحسب کل انرژی تولیدی مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که زغال‌سنگ و نفت خطرناک‌ترین منابع یا حامل‌های انرژی روی زمین هستند. به ازای هر تراوات-ساعت (TW-h، یک میلیارد کیلووات-ساعت) انرژی تولیدی، ۱۰۰ نفر در حوزه زغال‌سنگ و ۳۶ نفر در حوزه نفت جان خود را از دست می‌دهند که اغلب این تلفات به خاطر آلودگی‌های حاصل از مصرف زغال‌سنگ و نفت است؛ در حالی که تلفات حاصل از انرژی هسته‌ای فقط ۰/۰۴ نفر به ازای هر تراوات-ساعت انرژی تولیدی است و این میزان حتی از انرژی‌های پاک مانند باد و خورشید هم کمتر است. البته نباید فراموش کرد که انرژی هسته‌ای هم می‌تواند خطرناک باشد و اگر دستورالعمل‌های ایمنی را به‌دقت اجرا نکنیم، کمترین اشتباه می‌تواند به فاجعه‌های بزرگ منتهی شود. علاوه بر این‌ها باید به کاربردهای دیگر انرژی هسته‌ای در پزشکی (تولید رادیوداروها)، کشاورزی و صنعت هم اشاره کرد که سبب می‌شود فناوری هسته‌ای به فناوری‌ای مهمی در پیشرفت کشور تبدیل شود.

شکافت هسته‌ای

در این روش، اتم‌های سنگین (مانند اورانیم) تحت شرایط به شدت کنترل‌شده‌ای درون رآکتور شکسته می‌شوند و انرژی آزادشده برای تولید بخار آب پر فشار مورد استفاده قرار می‌گیرد. نیروگاه اتمی بوشهر که از شهریور ۱۳۹۱ به حداکثر توان تولیدی رسیده است، ۱۰۲۰ مگاوات برق تولید می‌کند که هرچند فقط ۱/۵ درصد از ظرفیت عملیاتی نیروگاه‌های کشور را تشکیل می‌دهد، اما قرار است با احداث ۱۰ رآکتور دیگر در آینده نزدیک، از جمله دو رآکتور نسل ۳/۵ در نیروگاه بوشهر، سهم انرژی هسته‌ای از ظرفیت برق کشور به ۱۰ درصد افزایش یابد.

نیروگاه هسته‌ای در مقایسه با نیروگاه‌های سوخت‌فسیلی، مزایای فراوانی دارد. نیروگاه هسته‌ای برای تولید برق، گاز گلخانه‌ای آزاد نمی‌کند

ساختمان اداری و تسهیلات پرسنلی

ساختمان ژنراتور دیزل اضطراری، زیرسیستم ۲

در تمام نیروگاه‌ها، سیستم‌های الکتریکی از برق تولیدی نیروگاه تغذیه می‌کنند. در شرایط اضطراری که ممکن است برق نیروگاه بوشهر قطع شود، دو سیستم مجزای ژنراتور دیزلی اضطراری نصب شده که به‌طور خودکار طی ۲۰ ثانیه راه‌اندازی می‌شوند و برق لازم برای سیستم‌های خنک‌کننده رآکتور و سیستم‌های ایمنی را تأمین می‌کنند.

پوشش محافظ

دو پوسته کروی بتنی و فلزی، قلب رآکتور را احاطه کرده‌اند. پوسته کروی بتنی، فضای داخلی را از آسیب‌های بیرونی محافظت می‌کند و پوسته فلزی داخلی برای عدم نشست مواد پرتوزا به محیط بیرون رآکتور طراحی شده است.

ساختمان تجهیزات الکتریکی و بهره‌برداری عادی

انتقال حرارت

انرژی آزادشده از شکافت هسته‌ای با توان ۳۰۰۰ مگاوات به آب موجود در مدار اول منتقل می‌شود. آب تحت فشار با دمای ۲۹۱ درجه سانتی‌گراد وارد رآکتور شده و با دمای ۳۲۱ درجه سانتی‌گراد از آن خارج می‌شود. مدار اول، چرخه‌ای بسته دارد و آب تحت فشار پس از انتقال انرژی در مولد بخار، توسط پمپ‌های مدار اول به رآکتور برمی‌گردد.

توربین فشار ضعیف

بخار که بخشی از انرژی خود را از دست داده، با دمای ۲۴۰ درجه سانتی‌گراد و فشار ۷ اتمسفر وارد سه توربین فشار ضعیف می‌شود تا بیشترین بهره‌برداری ممکن از انرژی آن انجام بگیرد. بخار کم‌انرژی سپس چرخه حرارتی خود را تکمیل می‌کند تا دوباره به مولد بخار برگردد.



کفش هایم کو؟!!

پنج افسانه و واقعیت درباره آلزایمر

■ علی خاکبازان

افسانه اول: افراد مبتلا به آلزایمر چندشخصیتی هستند.

واقعیت: چنین نیست. ۶۴ درصد مردم باور دارند که این افراد دچار گسیختگی شخصیت هستند، در حالی که این افراد فقط نمی توانند واقعیت را از تصوراتشان تمیز بدهند.

افسانه دوم: افراد مبتلا به آلزایمر خطرناک هستند.

واقعیت: رفتار مبتلایان به آلزایمر را نمی توان پیش بینی کرد. گرچه گاهی نیز دست به کارهای خطرناک می زنند، علت خطرناک بودنشان آلزایمر نیست.

افسانه سوم: مبتلایان به آلزایمر هرگز مداوا نمی شوند!

واقعیت: آلزایمر بیماری بسیار چالش پراکنجی است؛ با این حال ۲۵ درصد از مبتلایان کاملاً خوب می شوند. ۵۰ درصد هم تا اندازه ای بهبود می یابند.

افسانه چهارم: مبتلایان به آلزایمر تنبل هستند!

واقعیت: برای این افراد، انجام دادن کارهای روزمره، مانند لباس پوشیدن و حمام کردن ممکن است دشوار باشد. با این حال، آن ها با کمک دیگران می توانند زندگی مطلوبی داشته باشند.

افسانه پنجم: افراد مبتلا به آلزایمر باهوش نیستند!

واقعیت: برخی پژوهش ها نشان داده است که آلزایمری ها در یادآوری مطالب یا آموختن دچار مشکل می شوند. با این حال، این مشکل به معنی آن نیست که باهوش نیستند. دانشمندان در حال بررسی و آزمایش روی «ارتباط بین ژن های هستند که ممکن است هم با روان پریشی ارتباط داشته باشند و هم با خلاقیت».

وزیر آموزش و پرورش: شرط اصلی یادگیری در مدارس، شادی و پویایی است که امروزه در مدارس بسیار کم است و علتش وجود کنکور و سایر آزمون‌هاست.

بعد از حذف کنکور، امتحانات
داخلی رو هم حذف کنن ما
شادتر می‌شیم.

آگه یه استفر هم توی مدرسه
بزنن، تعطیلات به‌جای شمال
میایم مدرسه!



زیر نظر روح‌الله احمدی





رشیدنامه (منظومه دنباله دار)

■ سعید سلیمان پورارومی

قسمت هشتم (یعنی قسمت آخر!)
رشید و پی پی ویچ!

الا ای راوی قصه کجایی؟
پدر بر غصه ما می فزایی؟
ورق پون می زخم «رشید جوان» را
ز حیرت باز می بینم دهان را
تعجب می کنم ای مرد شاعر
که آن بالا نوشتی بفش آفرا
همان لحظه در آمد راوی از در
به دستش عیبه شیرینی تر
که ای دانا مقابله یار دیرین
بفرما کام خود را ساز شیرین
ز پیشم من فروغلتید اشکی
به او گفتم: چه شیرینی، چه کشکی!
اگر فسته شری زین قصه، آقا
خود من می شوم راوی... بفرما
به پاسخ گفت راوی: ای مقابله
همین حرف تو باشد اصل مطلب

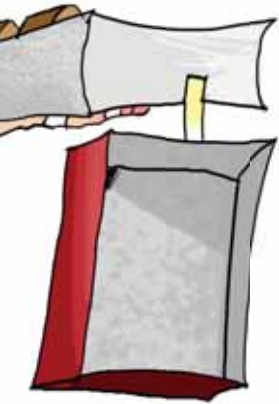
به پایان آمد آلتون قصه من
تو حالا قصه خود را رقم زن
گرفتی زین حکایت گر تو پندی
بباید پند را در کار بندی
نیردی که رشید، آن سروبالا
په ها کرد و په شد از سعی والا
نگره از غضب تا قلب تو ایست،
نمی گویی که این شیرینی چیست؟
رشید امروز گویا وقت تمرین
که می فوبانند اسپک های سنگین
در آن حال و در آن تمرین پر شور
یکی او را رمد می کرده از دور
نگو که آمره شفقی حسابی
ز بفر کشف و استعدادیابی
(په بود اسم مریبی؟ وای از این هوشا
کنم خوری اسامی را فراموش
نمانده اسم او در فاطمه هیچ
شبهه یک پنینی هیزی: «پی پی ویچ»
چو تمرین رشید آمد به پایان
طرف بر فاست از فایش شتابان
به همراه مترجم رفت پیشش
کند آگاه تا از قصه خویشش
که: ای در قدر و بالا مثل Nelli
شری الساعه عضو تیم ملی
کنم دعوت شما را ای پسر جان
به تیم ملی (البته جوانان!)
رشید از ذوق بند آمد زانوش
نمی پرفید هر فاش در دهانش
فیر را بُرد چون که توی فانه
همه گشتند چون او شادمانه

پدر چون قصه از فرزند بشنفت
بسی فوشال شد، اما سپس گفت:
اگر غافل شوی از درس و کنکور
هوای تیم را از سر بکن دور
اگر داری توان از بفر هر دو
بیا، این گوی و این میدان و این تو
بگفتا: ای پدر، با همت خود
برآیم سر بلند از این تعهد
هم از تمهیل یا بام اعتباری
هم آرم بفر میون، افتخاری
پدر دل شاد شد از گفته او
بگفت: آماره شو پس بفر اردو!

الا ای نوجوانان ای جوانان
رسید این قصه هم آفر به پایان
گر اقباز جیدیدی بود، هتماً
شما را می دهم خوری فیر من
مقابله بان هم، آلتون پیش بنده
ز بعد گریه، سر کرده ست فنده
دودستی جعبه را بگرفته در بر
دولتی می فوردد شیرینی تر
قرین زندگی تان طالع سحر
همیشه شادمان مانید... تا بعد

ادامه ندارد!

۱. گابریله نلی
(Gabriele Nelli)
بازیکن جوان تیم ملی ایتالیا
با دو متر و ده سانت قد!



● اولی: ای کاش به حرف معلم گوش می کردم.
دومی: مگه چی می گفت؟
اولی: نمی دونم، هیچ وقت گوش نمی کردم.



بیک بیک مستون
■ مهرداد حسین زاده





بهر طویل

غول امتحان

■ سعیر طلایی

امتحان غول عیبی است که هر سال می آید به سر بفت من و سفت تر است از چدن و باز هم از استرس نه شدن و ده شدنش لرزه می افتد به تمام بدن و جمجمه و قوزک پا و لگن و وای به احوال من زار که اوضاع فراب است و اسف بار... چه بایست بگویم به شما؟ روم به دیوار. صد اخسوس که یک ترم چنان باد کزشت و ابراً درسی و مشقی نوشتیم و نفواندیم و تماماً به بطالت گذرانیم و به هر کس که کتابی بغلش بود دوسه تا متلک (بیشترش بیفود و بی مزه) پراندریم، کتاب و قلم و جزوه از این سفره تکاندیم و چنین شد که در آفر خودمان را به همین حال غم انگیز رساندیم به فردا که از دور می آید به نظر مثل هیولا...

خبر آمد که دبیری ز دیران گران مایه میان ترم نمی گیرد و یک مرتبه در آفر فردا چنان سفت تلافی بنماید که تو کویی به نظر زلزله آید، بزنگر گو مسن چند قلو نیز بنزاید... تو دعا می کنی ای کاش چنان برف بیاید که شود مدرسه تعطیل و زمین نیز دهان را بگشاید که روی دافل آن راحت و بی دردسر و امن و امان، یکه و تنها...

بنشین خوب بین وضعیت چیست؟ جوابش که عیان است و بریعی است که یک ترم به حال خودت آسوده به تفریح چو پرداخته ای، یا که نکاهی به کتابی اگر انداخته ای یا اگر از درس برای خودت امسال رفیق فغنی سافته ای حال بیا و بنگر عاقبتش را که چهوری است. یکی نه شود و آن دگری شانزده و چند نفر بیست. که

هر آن چیز که اندوخته ای، سافتی و سوفته ای، هر چه خودت

دوخته ای حال در این سفره معیاست و این فاصیت

ذاتی دنیا است که هر لظه خودش آفرت لظفه پیش

است و جهان فویش نمایانگر فویش است و سر

سوزنی از عدل نه فتی کم و بیش است... چه

زشت است و چه زیبا...

شما نیز که از نسل جوانید و شبیه خودمانید، چه

خوب است اگر بهر طویلی بنویسید و برای رفقا و در

و همسایه بفوانید و چه بهتر که به هر

شکل که مقدر شود زود به تمریریه شد

چوان هم برسانید که شاید بزنگر جایزه ای

بستانید مگر از طرف ما...

بهر طویل، بهر جایزه

بهر طویل هایتان در یکی از شبکه های اجتماعی

به شماره، شهروان (۰۹۰۳۳۳۶۱۷۷۹۹۹) ارسال کنید.

ما به فلاقانه ترین بهر طویل ها جایزه می دهیم.



■ به بار سر کلاس، دبیر مون توی گوشم هندزفری دید. دیدم اوضاع داره ناجور می شه، گفتم:

سمعکه. مجبور شدم تا آخر سال خودم رو به ناشنوایی بزنگم.



منظومه دهه هشتادری ها

قسمت هشتم:

حکایت رفیق بد و زغال فوب!

■ اثر طبع عباس احمدی دهه شصتی

اول هر نامه بود نام دوست
هرچه که داریم و نداریم از اوست
...

هست یکی گوهر نایاب، دوست
هست تو را سلوی پرتاب، دوست
لیک اگر بی فرد و بر بود
در در سرش گنده و بی حد بود
می کند اول همه را فوب، ففت
می دهد از دوستی ات نیز، لغت (left)

تفس و بد و بی صفت و موزی است
هر عملش عین برآموزی است
مدرسه رفته دوسه سال از کار
هیچ نیاموشته ز آموزگار

گوش به من کن که طبیب توام
گفتری آینده و بیب توام

این رفقا جنس بد و پینی اند
مثل مگس در پی شیرینی اند
بچه نشو بچه ا فرت می کنند

گنده کلاهی به سرت می کنند
منتر و قاق و مفلت می کنند (۱)

فک به فرق کپلت می کنند
هر که تعارف به تو سیگار کرد
گوش مکن هرچه که اصرار کرد
این نخ سیگار، نخ بندگی ست
عاقبتش حسرت و شرمندگی ست
هر که بزد پک کلکش کنده شد
در ریه اش دود پرکنده شد
در پی آن بچه تنبل مرو
فام مشو، جانب منقل مرو
قل قل قلبان بیدر هوش تو
می زرد آقای تو، تو گوش تو
فکر مکن که بگردی تو یار
با پسر یک پدر مایه دار
راه سعادت به تو وا می شود
حرف، فقط حرف شما می شود
او ژن فوب است و فر هیفته
لیک ژن توست تراریفته! (۲)
با توی فر، فوب سواری کند
اشک تو را یکسره چاری کند
هست بران این پسر باکلاس
عاقبتش کف زنی و افتلاس
هرچه بگوید همه لاف است، لاف
پس دهن ناز تو صاف است، صاف
موجب صد ففت و فواری شود
آفر قصه متواری شود
الغرض ای یار دهه شصتی ام،
ای به فدایت آتاری دستی ام،
با پدر و مادر خود شو رفیق
نیست جز این هر دو رفیق شفیق
راستی ای دوست بران که کتاب
نیز بود جزو رفیقان فاب

بی لکک و ساره پنان مادر است
هر که نخوانده ست کتابی، فر است!
آفر منظومه و انشای من
هرچه که شد، فوب و بردش پای من
پندر دعا هر چه به عالم کنید
بعر دعا نیز هلالم کنید





شعر تر و خشک

فصل گل کوچک

■ مهوری استارامدر

پشت سر هم، بکوب، تفریح کنیم
از صبح الی غروب تفریح کنیم
نه ماه به فکر درس بودیم، اکنون
باید که سه ماه فوب تفریح کنیم

ایام مرا تلخ به کامم کردند
ماقبل سرآغاز تمامم کردند
شیرینی تعطیلی تابستان رفت
از بس که کلاس ثبت نامم کردند

قلیم پر هس قیلی و ویلی شد
صمرا سرسبز و آسمان نیلی شد
در پوست فود نکنیم از فوش هالی
یک بار دگر سه ماه تعطیلی شد

آماره کنیم هافیک را، بک را
آماره کل کل بکنیم این فک را
از اول تیرماه با شور و شعف
آغاز کنیم لیگ گل کوچک را



۱. منتر و قاق و مجل: سه کلمه بی معنی (!)
که بین لات های محترم کاربرد دارد.
۲. تراریخته: محصولاتی که انسان با
دست کاری ژنتیکی تولید می کند.

● نوشته «افراد فراموش کار باهوش هستند»

راستی چی داشتیم می گفتیم؟



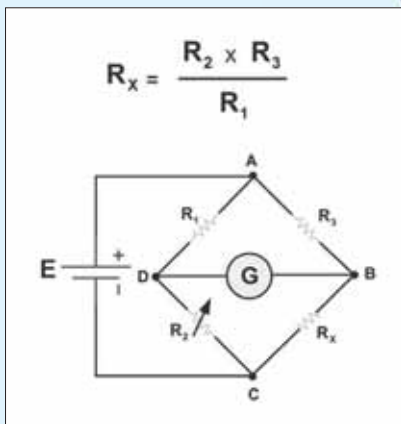
شوخی فیزیکی

بعد از پل و تستون، دست راست در اول

■ مهوری فرج‌اللهی

با آنکه جناب پارلز و تستون مهندس برق بود
نه مهندس عمران، احتمالاً وقتی دید که نان در
سافت‌وساز و بسازیفروشی و این قصه‌هاست،
دست به‌کار شد و اقدام به سافتن پل کرد. مهندسان
پل می‌سازند تا افراد و وسایل و چیزها از روی آن
عبور کنند، اما و تستون سعی کرد چوری پل را طراحی کند
که چیزی از آن پل عبور نکند و برای همین حرکت،
اسمش در تاریخ مهندسی برق ثبت شد.
پل و تستون کاربردهای زیادی دارد. یکی از مهم‌ترین
آن‌ها این است که وقتی مقاومت مجهولی می‌خواهد
وارد مدار بشود، پل و تستون با زبان مفصوص
مقاومت‌ها به او می‌گویند: «شیمبل شو مباب؟» که یعنی:
کیستی ای غریبه؟ و مقاومت بدون مقاومت پاسخ
او را می‌دهد که: «پهل و پنج کیلو اهم شو مباب» که
یعنی: مقاومت پهل و پنج کیلو اهمی هستم. در واقع
پل و تستون نقش ترازوی میادین میوه‌تره‌بار را در
مدارهای الکتریکی برای اندازه‌گیری مقاومت‌ها بازی
می‌کند.

به زبان ساده‌تر:



تاریخ فتنخ



شاه باباجان

■ عبدالله مقرمی

آی به جان، نمی بینی ابروهای پربروت جلوی چشم ما را گرفته؟ بیا نزدیک ما ببینیمت.

سلام باباجان! مگر شما هم یزید آدم‌های معوم تاریخید؟

هااااا! چی گفتی؟ نمی شنوم. نان نفورده ای مگر؟ بلندتر حرف بزن!

قربان آن سبیل پنبه‌ای از بنگلوش در رفته‌تان، کمی بیشتر دقت کنید. اینجا فضای میازی است. داریم تایپ می‌کنیم ها!

عها راست می‌گویی. پس بگزار ابروهای همایونی را کنار بزنم ببینم. فب بله ما یک آدم معوم تاریخیم؛ آن هم تاریخ ایران.

لابد در جوانی پندین سرزمین فتح کردید.

نه بابا، در جوانی اصلاً شاه نبودم. تازه همین‌که در دورانم بخشی از مملکت را به باد فنا نداده‌ام، بروید فریادتان را شکر کنید.

عجب هنری!

پس چی؟ فوب بود عین جد تاج‌دارم نصف‌تان می‌کردم؟

صنعتی، هنری، چیزی برای مملکت آوردید؟

بجعله! هم صنعت و هم هنر. من اولین فودروی تاریخ ایران را وارد کشور کردم.

اینکه افتخار ندارد. صبح به صبح یا از زور دود نمی‌رسیم به مقصدمان یا از ترافیک.

ما برای اولین بار قانون مشروطه را امضا کردیم.

آخ‌آخ. داراش بزرگ من با این قانون فیلی مشکل دار. هر ترم مشروط می‌شود. توی دانشگاه بعش می‌گویند؛ سردار مشروطه.

نه. این با آن فرق دارد. من مجلس شورا آوردم.

آوردید یا آوردنتان؟

عها پس تو هم فبر داری که به زور به من پیرمرد گفتند قانون مشروطه و مجلس را امضا کنم؟

بله. در سش را خوانده‌ایم؛ مظفرالدین‌شاه‌یان!

بیا. آن شاه‌بابای بیچاره ما، ناصرالدین‌شاه گفته بود که اطفال رعیت نباید درس بقوانند، چشم و گوششان باز می‌شود. بقرما پیدا تعویل بگیریم.

هالا به هر حال شما زحمت کشیدید و قبیل از مردن همان یک دانه امضا را زدید. ما فرماتتان را هم می‌بینیم!

می‌دانی همان یک امضا بقدر از جانم را گرفتم؟

بله. احتمالاً همه جانتان را...

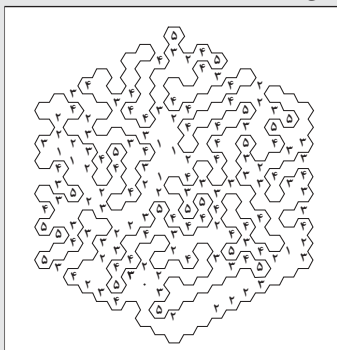




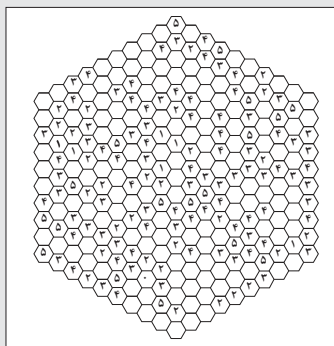
بخش اول: پازل کندو (slitherlink)

قوانین حل پازل و نمونه حل شده آن را در پایین ببینید:

پاسخ

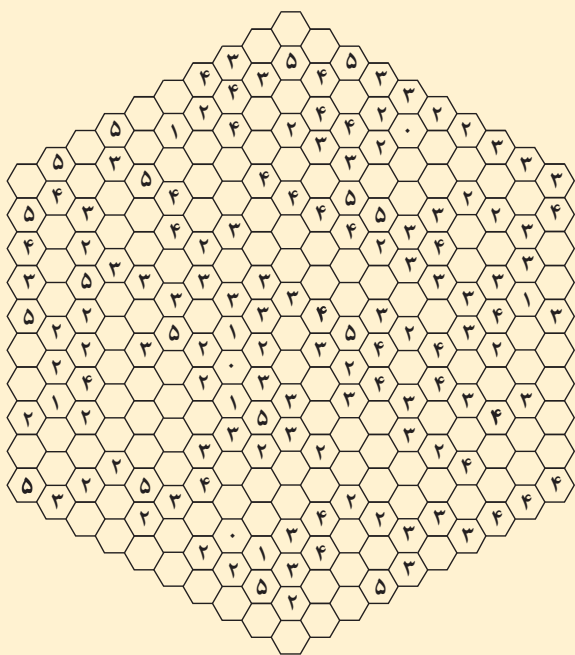


سوال



حالا قوانین پازل را ببینیم:

- باید قطعه‌ها را طوری به هم وصل کنید که در کل شکل، یک حلقه بسته شکل بگیرد. این حلقه نباید دو یا چند تا شود و باید در کل، شکل یک حلقه ببینیم.
 - این حلقه نباید شافه شافه شود یا انشعاب داشته باشد.
 - تعداد قطعه‌هایی که دور هر شش ضلعی باید رسم کنید، داخل آن نوشته شده است. مثلاً وقتی داخل یک شش ضلعی نوشته شده است ۴، یعنی از قطعه‌های دور آن، ۴ تا باید رسم شود.
 - جاهایی که عددی نوشته نشده، در واقع راهنمایی وجود ندارد، خودتان باید پیدا کنید که چند قطعه باید رسم شود.
- حالا چند پازل را حل کنید. راستش را بخواهید این پازل کمی سفت است و اصلاً مراحل شروع و صعود و میانه راه ندارد. یک راست برویم سراغ سربالایی پرشیب!



سربالایی پرشیب

شماره ۱

نوع: پازل

۱۵ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

لیگ قهرمانان جوان

مهر شه کشور، اصالتی، کیمیا هاشمی

در لیگ سربالایی جوان شرکت کنید.

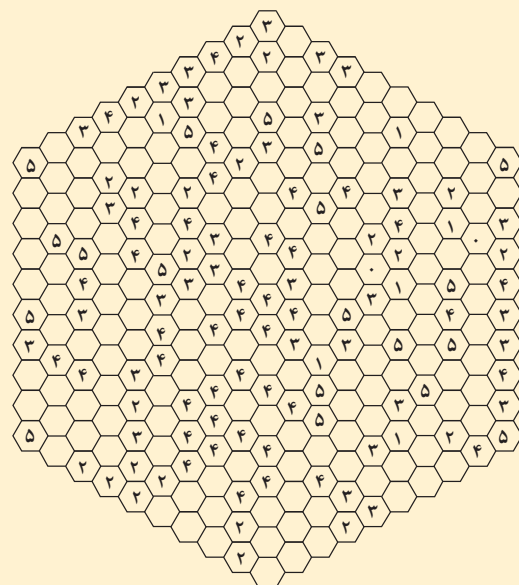
برای ارسال پاسخ‌هایتان به سایت javan.roshdmag.ir بروید.

● مهلت ارسال پاسخ‌ها تا پایان فروردین ۱۳۹۸ خواهد بود.

● هر چه به سربالایی‌های بیشتری پاسخ دهید، امتیاز بیشتری کسب می‌کنید.

بخش دوم، معمای منطقی:

شما مثلاً فبرنگارید و برای تحقیق وارد دهکده‌ای می‌شوید به فبرگزاری شما، از طریق منبع آگاهی فبر داده شده که در این دهکده، عده‌ای همیشه راست می‌گویند و عده‌ای فقط دروغ می‌گویند. منبع شما تاکید کرده است که همه راست‌گوهای این شهر با هم دوست‌اند و همه دروغ‌گوهای شهر هم، فقط با یکدیگر رابطه دوستی دارند. به شما چند مأموریت داده شده که باید آن‌ها را در سریع‌ترین زمان ممکن انجام دهید.



شماره ۳
نوع: ریاضی
۱۵ امتیاز
۱۵ دقیقه
زمان پیشنهادی

[معمای ۳]: مأموریت اول: شما با گروه هفت نفره‌ای گفت‌وگو می‌کنید. می‌دانید در این گروه حداقل یک راست‌گو حضور دارد. از همه این افراد می‌پرسید که با چند نفر در این گروه دوست است. پاسخ‌هایی که می‌شنوید: ۱، ۳، ۲، ۳، ۲، ۳، ۲ است. آیا می‌توانید به کمک این اعداد تعیین کنید چند نفر در این گروه راست‌گو هستند؟

شماره ۴
نوع: ریاضی
۲۰ امتیاز
۲۰ دقیقه
زمان پیشنهادی

[معمای ۴]: مأموریت دو: در این دهکده یک پرونده مالی برای همه در دسترس ایجاد کرده است. سه نفر از یک گروه چهار نفره به علت کلاهبرداری شکایت کرده‌اند. این چهار نفر اما ادعا می‌کنند که اتهامی به آن‌ها وارد نیست. الف. چرا امکان ندارد که این دو گروه با هم دوست باشند؟ (همه‌شان راست‌گو یا همه‌شان دروغ‌گو باشند) ب. در دادگاه، شاهدهی افسار می‌شود که درباره راست‌گو یا دروغ‌گوبودن او هم چیزی نمی‌دانیم. به شما این فرصت داده می‌شود که از شاهد و از گروه شاکیان و متهمان، هرکدام یک سؤال پرسید. این سه سؤال چه باشند تا بتوانید معلوم کنید چه کسانی دروغ‌گو و چه کسانی راست‌گو هستند؟

شماره ۵
نوع: ریاضی
۲۵ امتیاز
۲۵ دقیقه
زمان پیشنهادی

[معمای ۵]: مأموریت سوم: جمعیت این دهکده ۱۵۰ نفر است. شما می‌دانید تعداد راست‌گوهای این شهر از یک نفر بیشتر است. بطور می‌توانید با صرف کمترین زمان و پرسیدن کمترین تعداد سؤال، تعداد دروغ‌گوهای شهر را معلوم کنید؟

سر بالایی پر شیب

شماره ۲
نوع: پازل
۱۵ امتیاز
۲۰ دقیقه
زمان پیشنهادی



سلام و افرین به گردندگان رشد جوان با احترام معلم بازنشسته از تمام فاصله‌هایی که میان حروف افتاده و اشتباهات تاییبی می‌توان حدس زد که این معلم بازنشسته با چه زحماتی کلمات را نوشته. در حالی که عینکش در اتاق بغلی جا مانده و حالش را ندارد برای پیامک ساده‌ای به رشد جوان، بلند شود و برود عینکش را بیاورد؛ بلکه اینجا محلهٔ رشد جوان دانش‌آموزی است. ما انتقام شما را از تمام معلمان زحمت‌کش می‌گیریم. (البته شاید این معلم از آن‌هایی باشد که برگ‌های امتحان را می‌دهد خود بچه‌ها تصحیح کنند! اقیهیهٔ انتقام منتفی است. توجیهتان را به ادامهٔ پیام‌ها جلب می‌کنیم.)

مطلب نورسیده

این شماره منتنی داریم از فاطمه مهدوی، پایهٔ نهم از شهر قزوین که از حال نویسنده‌گی بر ایمان گفته است. منتظر متن‌های شما هم هستیم دوستان. تنبلی نکنید! زیر نور چراغ مطالعه، خیره به نور چراغ آسمان، موهایی باز و بازی‌های زلف و باز؛ انگار حس نویسنده‌گی را قافله‌ک می‌دهند.

لابه‌لای خاطرات پدر، در پس کوجهای شیطنت‌های برادر و در آغوش گرم عروسک خواهر، جایی شاید در همین حوالی، احساس من به نظاره نشسته و مرا سوق می‌دهد به سمت کاغذهایم.

نمی‌دانم شما هم این‌طور هستید یا نه. اما برای من حتی جاروی حیاط باصفای قدیمی‌مان، ذوقی است برای نوشتن.

و امان از وقتی که آب را به خاک‌های لای موزاییک‌ها برسانی و با انگشتانت سری به توده‌توی سبز برگ‌های پرتقال بزنی و سپس سربازان منظم کاج را لمس کنی؛ اگر بگویم آن موقع غلیبان احساسم است، گرافه نگفته‌ام...

در آن زمان گویی، التماس خودکارم را برای گرفتنش می‌بینم. نوشتن حسن قشنگی است! حسی پر از تلاطم‌های دریا، پر از نازکی‌های برگ شقایق و مملو از تفاوت‌های نیلوفر گونه...

رسیره‌های دری

زهرآفرینا

نظرانتان را برای ما پیامک کنید:

۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مجله که در کل به شما تعلق دارد؛ اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتن را درآورده و یک‌باره هر چه شما برای ما بفرستید می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان سؤال پیش بیاید که چرا بفرستید؟ این قدر راه ارتباطی داریم که نگو و نپرس؛ این از ایمیل‌مان: roshdmag.ir؛ این هم از کانال‌مان: @Roshnd که آنجا هم برایتان کلی مطلب به‌روز و دست‌اول، نظرسنجی، مسابقه و... می‌گذاریم. با طرح پیشنهادها و حرف‌ها و درددل‌هایتان، هم خودتان سبک می‌شوید و هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم.

نظر سنجی



نظرات مخاطبان در فضای مجازی
@iroshidi) درباره طرح جلد‌های مجله

موافق
مخالف



پیامک +

سلام، مطالب کتاب خیلی خوب است دستتان درد نکند، شعر و داستان‌های عاشقانه هم بنویسید. با تشکر.

به نظر من شما آن قدر تحت تأثیر کتاب و دفتر و مدرسه هستید که به

محله هم می‌گویید. کتاب!

باا سرتان را از درس بیرون بیاورید. ما محله‌ایم... مجله‌!

سلام، با سپاس از مطالب آموزنده و زیبایان. می‌خواستم

بگویم که من شعرهایی در زمینه سیاست و طنز اقتصادی

و مذهبی دارم، اما نمی‌دانم چطور از آن‌ها استفاده کنم تا مشهور

شوم.

سلام شاعر جان، بارها گفته‌ایم که اگر متنی، مطلبی، شعری، سخنی چیزی دارید برای ما بفرستید تا چاپش کنیم. اصلاً این بخش برای خود خود شماست، اما انجلی پیامت که گفتی «مشهور شوم». تلاشت را بکن. اما خیلی‌ها در این راه مشهور نمی‌شوند. شاید هم در زمان حیانتان مشهور نشوند و بعدتر کشف شوند. مثل سردبیر رشد جوان، آقای موسوی. آن قدر در زمینه‌های مختلف شعر گفته‌اند که نگاه ما دروغ از درای شهرت و معروفیت آقای موسوی دست از شعر گشتن نمی‌کشد و هر هفته برای ما همکارانش شعر می‌خواند و ما لالت می‌بریم، تو هم شعر بگو. یا مشهور می‌شوی یا نمی‌شوی. با تهنیت می‌شوی سردبیر رشد جوان! بالاخره باید حرف دلت را بزنی!

چشم.

می‌دانید این «چشم» یعنی چه؟ پیامی بعد از ارسال پیام شما به‌طور خودکار می‌آید با این مضمون: «سلام، ممنونیم که به رشد جوان پیام دادی. حتماً از نظرات استفاده می‌کنیم. لطفاً در کانالمان هم عضو شو» و ممنونیم که حتی جواب این پیام را هم می‌دهید. چشمان بی‌بلا و دستتان هم درد نکند!

تقویم اردیبهشت ماه ۱۳۹۸ زهرا صالحی زاده

۱

۱ اردیبهشت

نیمه شعبان، تولد حضرت قائم عج

شب تولد حضرت مهدی عج در روایات به لحاظ اهمیت، شپا‌هت خاصی به شب قدر دارد. حتماً شنیده‌اید که می‌گویند در شب قدر تکلیف یک سال آینده مؤمنین مشخص می‌شود. درباره شب میلاد امام دوازدهم هم، چنین روایاتی وجود دارد. مثلاً در کتاب مصباح‌المتجهد از شیخ طوسی آمده است که حضرت محمد ص درباره شب نیمه شعبان فرموده‌اند: «در این شب، روزی‌ها تقسیم و اجل‌ها نگاشته و حاجیان سال تعیین می‌شوند.» یا امام‌علی ع فرموده‌اند: «آنچه از خیر و شر بر افراد می‌گذرد، در شب نیمه شعبان تقسیم شده است.»

۲۰

۲۹

۲۸

۲۷

۲۶

۲۸ اردیبهشت

روز بزرگداشت خیام

خیام یکی از شعرای مشهور ایرانی در دنیای غرب است. ادوارد فیتز‌جرالد انگلیسی، کسی بود که با ترجمه رباعیات او، نام خیام را در غرب سر زبان‌ها انداخت. جالب است بدانید که کلمه خیام در لغت به معنی خیمه‌هاست. بعضی معتقدند دلیل اینکه خیام به این نام مشهور است، شغل خیمه‌دوزی خود او یا پدرش بوده است.



۸

۷

۶

۵

۴

۳

۲

۳ اردیبهشت

روز بزرگداشت شیخ بهایی

شیخ بهایی در قرن دهم قمری، در لبنان متولد شد. هنوز خردسال بود که همراه پدر و خانواده‌اش به ایران مهاجرت کردند. پدر او، از پیشوایان بزرگ شیعه بود. بنابراین به‌زودی توانست در ایران صفوی که بزرگ‌ترین حکومت شیعی جهان را داشت، اجر و قرب پیدا کند. در این دوران، شیخ بهایی در اصفهان و بعد در قزوین ساکن شد و در بزرگ‌سالی در دربار شاه‌عباس منزلت بسیار یافت. وجه تمایز شیخ بهایی از سایر دانشمندان هم‌عصرش، تبحر او در ریاضیات، مهندسی و معماری بود. تبحر او در این رشته‌ها را می‌شود در آثار منتسب به او دید: طراحی و مهندسی مسجد بزرگ امام اصفهان، تعیین دقیق قبله آن که سال‌ها بر سرش اختلاف داشتند، به‌وسیله ساخت شاخص آفتابی.

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ / شکست حمله نظامی

آمریکا به ایران در طیس

جمعی از دانشجویان در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به سفارت آمریکا در تهران رفتند و ۶۶ آمریکایی را گروگان گرفتند. در مقابل، ۱۳۲ نظامی آمریکایی برای نجات گروگان‌ها، با هشت هلی‌کوپتر و سه هواپیمای باربری هرکولس C ۱۳۰ در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ با نقشه‌ای دقیق به ایران آمدند. نقشه این بود که آن‌ها ابتدا در طیس فرود بیایند، بعد با هلی‌کوپتر به ورزشگاه شیروزی تهران پرواز کنند و بعد از نجات آن ۶۶ نفر، از همین مسیر از ایران خارج شوند. اما چند اتفاق از جمله طوفان شن طیس، نقشه را با شکست مواجه کرد و گروگان‌ها تا اواخر آن سال در ایران ماندند.

خان هفتم در کاخ گلستان

محمد مهدی بهمنی

داستان هفت خان رستم داستان پرطوق‌داری است. حتی در میان کاشی‌های مجموعه کاخ گلستان و بر سینه شمس‌الهدای هم می‌توان یکی از این خان‌ها را تماشا کرد. رستم داستان که بر اساس اشعار شاهنامه، باید چهارای مردانگتر و پرهیت‌تر از این رستم روی کاشی داشته باشد، در خان هفتم با دیو سفید گل‌انیز می‌شود. او در نهایت دیو را از سر راه برمی‌دارد و کیکاووس، شاه ایران، را که در بند او بود آزاد می‌کند. آن دیوی هم که دوتر ایستاده و ناظر ماجراست، اولاد است که پیش از این مغلوب رستم شده، اما با وعده کمک به رستم و نشان دادن محل زندگی دیو سفید، جان سالم به در برده است.





ROSHD.IR

شبکه آموزشی تربیتی رشد

Roshd.ir